

دولت‌های شیعی در شبه قاره هند از آغاز تا حضور کمپانی هند شرقی

محمد زین العابدین^۱

چکیده:

دولت‌های شیعی در سراسر شبه قاره هند از جمله مناطق کشمیر، جنوب هند، آوَدَه و بنگال از قرن هشتم هجری قمری آغاز گردید و به قرن سیزدهم به اوج خود رسید. سلسله دولت‌های شاهان کشمیر، دولت‌های جنوب هند، دولت آوَدَه و دولت نوابین مرشد آباد در بنگال، عمده دولت‌هایی هستند که در مناطق شبه قاره هند حکومت نمودند و خدمات چشم‌گیری را در این راستا انجام دادند. عمده فعالیت، امتیازات و ویژگی‌های دولت‌های مذکور می‌توان تبلیغ اسلام، نشر آثار و جلسات علمی، دعوت از علمای عرب و ایرانی، روابط خوب با دیگر ادیان و مذاهب منطقه و خدمات موقوفاتی امور خیریه برشمرد. از عوامل اصلی گسترش دولت‌های شیعی در سراسر هندوستان، تبلیغ مبلغان، علماء و بازرگانان عربی و ایرانی بوده است. پژوهش حاضر سعی دارد با روش توصیفی - تحلیلی به فعالیت‌ها، علل افول دولت‌های شیعی و اختلافات ایشان بپردازد.

واژه‌های کلیدی

شیعه، هند، دولت شیعه، شاهان کشمیر، دکن، آوَدَه، بنگال و نوابین

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اهل بیت (علیهم‌السلام)، جامعه المصطفی العالمیه. (از کشور هندوستان)
Zainul2004@yahoo.com

مقدمه

دولت‌های شیعی در شبه قاره هند از آغاز تا حضور کمپانی هند شرقی موضوعی است که همواره مورد غفلت پژوهشگران واقع گردیده است. پژوهش حاضر به بررسی دولت‌های شیعی در شبه قاره هند از آغاز تا حضور کمپانی هند شرقی پرداخته است و برای شیعیان جهان، به ویژه شیعیان هند، بسیار سودمند است زیرا با وجود حکومت‌های متعدد شیعیان در سال‌های حدود (۷۴۷ق-۱۲۵۷ق)، در هندوستان کاملاً شناخته نشده‌اند.

تبلیغ دین اسلام و مذهب شیعه در سراسر شبه قاره هند به وسیله‌ی بازرگانان، مبلغان، عارفان و صوفیان ایران و عرب آغاز شد برخی فرمانروایان و نوایین شیعه به گسترش تشیع در سراسر هند پرداختند. مخالفان شیعه، به ویژه دولت بریتانیا، همواره سعی می‌کرد ریشه‌ی تشیع را از این سرزمین برکنند. با وجود همه چالش‌ها، شیعیان هندوستان توانستند در ابعاد گوناگون تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هند، فعالیت‌های فراموش نشدنی انجام دهند و تا امروز در این منطقه حضور فعال دارند.

با توجه به تاریخی بودن موضوع و عنوان، روش این تحقیق، توصیفی - تحلیلی است و به خاطر فقدان منابع، روش‌های میدانی از جمله مصاحبه، مشاهده و پرسشنامه نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

این تحقیق به معرفی دولت‌های شیعی هند و تأثیر علمی، فرهنگی دولت‌های مذکور با نگاهی به وضعیت معاصر شیعیان هند پرداخته است. جمعیت شیعیان هند بالغ بر پنجاه میلیون نفر است. فرهنگ اصیل شیعی در هند وجود دارد اما برخی از آیین‌های شیعیان از ادیان مختلف بویژه هندویسم به مذهب شیعه سرایت نموده است. اوضاع اجتماعی، اقتصادی، علمی، فرهنگی، سیاسی، دینی و مذهبی شیعیان هند بعد از حاکمیت انگلیسی‌ها بر هند رو به وخامت گذاشت. شیعیان هند موانع و مشکلات فراوان دارند که باید با آسیب‌شناسی روشمند برای حل آن‌ها چاره اندیشی کرد.

ورود اسلام در هند

آریایی‌ها هزار سال قبل از میلاد به هند وارد شده و قبائل قدیمی این ناحیه را بیرون راندند و بر پنجاب، آوَدَه، منطقه راجپوت‌ها، گجرات و بنگال تسلط یافتند (فهمی، هندوستان پر اسلامی

حکومت، ۳۵) و بر بیشتر مناطق هند حکم‌روایی کردند. (فهمی، هندوستان پر اسلامی حکومت، ۳۵) درباره دوره اسلامی هندوستان کتاب‌های چندی، به ویژه در دوره‌ی حکومت پادشاهان مسلمان مغول در دهلی، لاهور، کشمیر، مناطق شرقی، دکن و گجرات، نوشته شده است. (اکرام، رود کوثر، ۴۹۳) از این رو، دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی ورود اسلام در هند وجود دارد؛ اما مسلم است که بازرگانان عرب و ایران از نخستین مسلمانانی بودند که وارد هند شدند و اسلام توسط بازرگانان، مبلغان، عارفان و صوفیان به این سرزمین راه یافت. وجود آبادی‌های مسلمانان از نخستین قرون اسلامی در سواحل شرقی و غربی هند (از تهانه تا بهتکل) از مسلمت است؛ گفته می‌شود که طوایف «نوایطه»ها در سواحل غربی و «لَبَه»ها در ساحل شرقی «کورمندل» ساکن می‌باشند؛ از بازرگانان تاجران و مهاجران عرب و ایرانی اند. (محمی الدین قادری، ۱۶-۱۷) اسلام در این سرزمین به زور شمشیر پیروز نشد. در آغاز، پیشرفت اسلام در شبه قاره هند، کند بود. بنابر نظر برخی مورخان هندی، مسلمانان از قرن اول هجری با نام‌های بنادر هندوستان آشنا بودند. بازرگانان مسلمان از جزائر هند و بنادر بنگال به چین می‌رفتند. (ندوی، ش ۱، ۱۳۶) آنان تا مناطق سواحلی جنوبی بنگال به تبلیغ اسلام پرداختند. (شاهدقبال، ش ۱۹۳، ۱۳۹)

ورود تشیع در هند

برخی مورخان بر این باوراند که مبدأ تاریخ ورود تشیع در شبه قاره هند به دوران خلافت حضرت علی علیه السلام بر می‌گردد. (ابن اثیر، ۳ / ۳۱۹) در سال‌های ۱۴۰ و ۱۴۱ هجری قمری منصور، خلیفه دوم عباسی، عمرو بن حفص معروف به «هزار مرد» را که از شیعیان حضرت علی علیه السلام بوده، فرماندار سند تعیین کرد و حفص در سال ۱۴۵ق، از قیام محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن علیه السلام حمایت و عبدالله اشتر پسر محمد بن عبدالله بن امام حسن علیه السلام را پناه داد و زمینه سکونت ده ساله او و چهل تن از دوستان زیدیه مذهب او را در سند فراهم ساخت. عبدالله اشتر نیز به مدت ده سال در سند به تبلیغ شیعه زیدیه پرداخت. هم‌چنین در قرن سوم ابو عبدالله جعفر بن محمد از فرزندان نسل چهارم حضرت علی علیه السلام وارد ملتان شد و به تبلیغ شیعه اسماعیلیه پرداخت. (رضوی، ۱ / ۲۳۴-۲۳۵) اما این ادعا بیش نیست چون؛ آن منطقه در داخل هندوستان فعلی نبوده و در حال حاضر از مناطق پاکستان و ایران می‌باشد مانند سند و سیستان. اگر هم آن مناطق دور دست هند را داخل هند فعلی شمار کنیم باز هم نمی‌توانیم ورود شیعه اثنا

عشری را در آن برهه زمانی به اثبات برسانیم.

طبق روایتی، در دوره حجاج ابن یوسف تعدادی از طرفداران خاندان بنی هاشم، که به احتمال قوی شیعه بودند، از طریق دریا از ظلم حجاج ابن یوسف گریخته و به سواحل جنوب هند مهاجرت کرده‌اند. (قادری، ۱۶) ظهور تشیع در کشور هندوستان از شهر گجرات آغاز شد و عامل اصلی آن روابط میان عرب‌ها و هندی‌ها در دوران جاهلیت بود. (مظفر، ۳۱۷-۳۲۰)

دولت شاهان کشمیر، از سال ۷۴۷ق/۱۳۴۶م. تا ۹۶۴ق/۱۵۴۱م.

در اغلب نواحی این ایالت، مسلمانان عمدتاً کشمیری‌های هستند که به اسلام گرویده‌اند. بنابر این تقریباً تمام اسامی کاست‌های هندو را حفظ کرده‌اند که اکنون برای آن‌ها فقط لقب خانوادگی است و مفهوم اصلی خود را از دست داده است. آرنولد در این باره نوشته است: راجه راجپوت از اهالی (کشتوار) تحت تعالیم سید شاه فریدالدین مسلمان شد و اکثر اتباع او نیز از راجه پیروی کردند. (تشیع در هند، ۱۶۱) درباره تاریخ دقیق ورود تشیع در کشمیر اطلاعاتی در دست نیست، اما سال ۵۲۲ق/۱۱۲۸م. به عنوان قدیمی ترین تاریخ ورود تشیع در ایالت کشمیر ذکر شده است. کتاب تشیع در هند از «والتر» نقل می‌کند که «در سال ۸۹۱ق/۱۴۸۶م. مبلغی به نام میر شمس‌الدین عراقی مذهب تشیع را به سرزمین کشمیر آورده بود. بعد از اوایل قرن هشتم هجری قمری/چهاردهم میلادی، راجه رینجن یا (رتن شاه) از اهالی تبت، سیه (سپهه) فرمانروای هندو «دیو» را بر انداخت و بعد از کشتن او خود به عنوان نخستین حکمران مسلمان حکومت را به دست گرفت. در حدود همین ایام شاهزاده‌ای به نام شاه میر در لباس بازرگانان از ایران به کشمیر آمد (او ادعا داشت که از نوادگان حضرت علی علیه السلام است). و در روستایی نزدیک باره مولاه اقامت گزید. در سال ۷۲۳ق/۱۳۲۳م. به وزارت دست یافت و بیست و سه سال بعد به نام شاه میرزا شمس‌الدین بر تخت پادشاهی کشمیر نشست. او تا سال ۹۶۸ق/۱۵۶۱م. بر ایالت کشمیر حکومت راند». (تشیع در هند، ۱۶۱) بعد از شمس‌الدین چهار فرزند او زمام حکومت کشمیر را به دست گرفتند. پسرش به نام مشید شاه به جای پدر نشست و پسر دیگر او به نام علی شیر بر مشید شاه شورش نمود و در شهر مدنی پور پادشاهی خود را اعلام کرد. (هندوشاه، ۴ / ۴۵۱-۴۵۲)

در حکومت چهارمین پادشاه این دودمان به نام قطب‌الدین هندال، برخی از سادات به کشمیر

مهاجرت نمودند و در همان زمان مذهب تشیع در این ایالت تثبیت شد. در سال ۷۹۶ق. هفتصد نفر از سادات به رهبری سیدعلی همدانی به کشمیر رسیدند. سیدعلی همدانی شش سال در کشمیر سکونت نمود و در شمال غربی کشمیر در گذشت. پسر وی میر محمد همدانی نیز همراه سیصد تن از سادات به کشمیر آمد و دوازده سال در این سرزمین به تبلیغ تشیع پرداخت. (هندوشاه، ۴ / ۴۶۴-۴۶۹)

برخی مورخان بر این باوراند که طایفه‌ای به نام «چکان» از «دردستان» به هند وارد شدند و بعدها به مذهب تشیع گرویدند. در حکومت زین‌العابدین به عنوان قبیله‌ای قدرتمند مطرح می‌شود. پادشاه زین‌العابدین به دلائلی آنان را از قلمروی خود بیرون راند. احتمال می‌رود این طایفه تحت تأثیر اسماعیلی بودند و شاید به همین علت از سرزمین حکومت زین‌العابدین رانده شده بودند. (تشیع در هند، ۱۶۵-۱۶۶).

نام شاهان این دودمان بدین قبیل است:

- | | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| ۱- میرزا شمس‌الدین: ۷۴۷ق./۱۳۴۶م. | ۱۴- ابراهیم شاه اول: ۹۳۲ق./۱۵۲۶م. |
| ۲- جمشید: ۷۵۰ق./۱۳۴۹م. | ۱۵- نازک شاه: ۹۳۳ق./۱۵۲۷م. |
| ۳- علاءالدین علی شیر: ۷۵۱ق./۱۳۵۰م. | ۱۶- محمد شاه بار سوم: |
| ۴- شهاب‌الدین: ۷۶۱ق./۱۳۵۹م. | ۱۷- شمس‌الدین دوم: ۹۴۱ق./۱۵۳۴م. |
| ۵- قطب‌الدین هندال: ۷۸۰ق./۱۳۷۸م. | ۱۸- نازک شاه بار دوم: ۹۴۶ق./۱۵۴۰م. |
| ۶- سکندر بت شکن: ۷۶۹ق./۱۳۹۳م. | ۱۹- میرزا حیدر: ۹۴۷ق./۱۵۴۱م. |
| ۷- علی شاه: ۸۱۹ق./۱۴۱۶م. | ۲۰- نازک شاه بار سوم: |
| ۸- زین‌العابدین: ۸۲۲ق./۱۴۲۰م. | ۹۵۷ق./۱۵۵۱م. |
| ۹- حیدر شاه: ۸۷۴ق./۱۴۷۰م. | ۲۱- ابراهیم شاه دوم: ۹۴۷ق./۱۵۵۲م. |
| ۱۰- حسن شاه: ۸۷۶ق./۱۴۷۲م. | ۲۲- اسماعیل شاه: ۹۶۲ق./۱۵۵۵م. |
| ۱۱- محمد شاه بار اول: ۸۹۵ق./۱۴۸۹م. | ۲۳- حبیب شاه: ۹۶۲ق./۱۵۵۷م. |
| ۱۲- فتح شاه: ۸۹۵ق./۱۴۸۹م. | |
| ۱۳- محمد شاه بار دوم: ۹۰۳ق./۱۴۹۹م. | |

دولت‌های شیعی در جنوب هند

لشکرکشی‌های امپراتور هند، علاءالدین محمد خلجی (۸۱۷ق-۸۵۵ق. / ۱۴۱۴م-۱۴۵۱م) به دکن علیه راجه‌های هندو با شکست نظامی مواجه شدند. روند سلطه سیاسی مسلمانان بر دکن با لشکرکشی‌های دهلی به فرماندهی محمد تغلق ادامه یافت و محمد تغلق در سال ۷۲۷ق. / ۱۳۲۷م. پایتخت دوم خویش در دکن منطقه دیوگیر که دولت آباد نامیده، منتقل کرد؛ حاکمانی که بر استان‌های جنوب گماشته شده بودند با سرپیچی از سلطان دهلی اعلام خود مختاری نمودند و در نتیجه سه سلطنت مستقل در جنوب هند بوجود آمد که عبارت بودند از: سلطنت مَعَبَر (۷۳۴ق-۷۸۰ق / ۱۳۳۳م-۱۳۷۸م) با پایتخت در مدورا، سلطنت بهمنیان (۷۴۸ق-۹۳۴ق / ۱۳۴۷م-۱۵۲۷م) در دولت آباد و دولت هندو وِجیانگر (۷۳۶ق-۹۷۲ق / ۱۳۳۶م-۱۵۶۵م) در بخش جنوب. سلطنت شاهان مسلمان مَعَبَر بیش از چهل سال دوام نیاورد و با شکست نظامی، در وِجیانگر ادغام گردید. (قادری، ۱۸-۱۹)

دولت‌های جنوب هند (دکن) عبارت بودند از:

دولت پادشاه بهمنی در گلبرگه ۷۴۸ق. تا ۹۳۳ق. / ۱۳۴۷م. تا ۱۵۲۶م.

دولت نظام شاهیان در احمد نگر ۸۹۶ق. تا ۱۰۴۴ق. / ۱۴۹۰م. تا ۱۶۳۳م.

دولت عادل شاهیان در بیجا پور ۸۹۵ق. تا ۱۰۹۷ق. / ۱۴۹۰م. تا ۱۶۸۶م.

قطب شاهیان در گولکنده ۹۱۸ق. تا ۱۰۹۸ق. / ۱۵۱۲م. تا ۱۶۸۷م.

عماد شاهیان در برار ۸۹۰ق. تا ۹۸۰ق. / ۱۴۸۵م. تا ۱۵۷۲م.

از بین دولت‌های بالا دولت آخرالذکر یعنی دولت عماد شاهیان سنی بوده است.

۱- دولت پادشاه بهمنی در گلبرگه ۷۴۸ تا ۹۳۳ق. / ۱۳۴۷ تا ۱۵۲۶م.

شخصی به نام حسن (کاکو) کانگو (تشیع در هند، ۱۱۴) یا گنگو که به‌عنوان فرمانده سپاه به ظفر خان ملقب گردیده بود و خود را از دودمان بهمن (اردشیر) فرزند اسفندیار از شاهان ایران باستان معرفی می‌کرد در روز جمعه ۲۴ ربیع الثانی سال ۷۴۸ق. به عنوان ابوالمظفر بهمن شاه، پایه گذار سلسله بهمنیان گردید. (قادری، ۲۰) اسامی پادشاهان سلسله بهمنی و سال‌های حکومت آنان عبارتند از:

۱- علاءالدین حسن: ۷۴۸ق. - ۱۰- سلطان علاءالدین احمد دوم: ۷۵۹ق. / ۱۳۴۷م. - ۱۳۵۸م. ۸۳۹ق. - ۸۶۲ق. / ۱۴۳۶م. - ۱۴۵۸م.

- ۲- محمد شاه اول: ۷۵۹ق./۱۳۵۸م.
- ۳- امیر مجاهد: ۷۷۷ق./۱۳۷۵م.
- ۴- داؤد اول (عموی مجاهد): ۸۸۷ق./۱۴۶۳م.-۱۴۸۲م.
- ۵- محمد شاه دوم: ۷۸۰ق.-
- ۶- غیاث الدین: ۷۹۹ق./۱۳۹۷م.
- ۷- داؤد دوم: ۷۹۹ق./۱۳۹۷م.
- ۸- فیروز شاه: ۸۰۰ق.-۸۲۵ق./۱۳۹۷م.-۱۴۲۲م.
- ۹- شهاب‌الدین احمد اول: ۸۲۵ق.-
- ۱۰- ۸۳۹ق./۱۴۲۲م.-۱۴۳۶م.
- ۱۱- همایون: ۸۶۱ق./۱۴۵۷م.
- ۱۲- احمد سوم: ۸۶۵ق./۱۴۶۱م.
- ۱۳- شمس‌الدین محمد شاه سوم: ۸۶۷ق./۸۸۷ق.-۱۴۶۳م.-۱۴۸۲م.
- ۱۴- محمود: ۸۸۷ق./۱۴۸۲م.-
- ۱۵- احمد چهارم: ۹۲۴ق./۱۵۱۸م.
- ۱۶- علاءالدین دوم: ۹۲۶ق./۱۵۲۰م.
- ۱۷- ولی الله شاه: ۹۲۸ق./۱۵۲۲م.
- ۱۸- کلیم الله: ۹۳۲ق./۱۵۲۶م.

حضور نیروهای مهاجر ایرانی در جنوب هند از همان اوائل سلطنت بهمنیان پیداست. در زمان علاءالدین (۷۴۸ق.-۷۵۹ق./۱۳۴۷م.-۱۳۵۸م.)، صدرالشرف سمرقندی صدر حکومت و میر محمد بدخشی قاضی القضاات سپاه بوده‌اند. حکیم ناصرالدین شیرازی و علیم‌الدین تبریزی طبیبان دربار بودند. وی نوروز را عید می‌گرفت و عالمان و شاعران را در این روز عیدی می‌داد. (قادری، ۲۰) پسر علاءالدین، محمد شاه اول (۷۵۹ق./۱۳۵۸م.) صدرالشرف سمرقندی را همراه مادر خود، «ملکه جهان» برای حج و زیارت کربلا فرستاد. (قادری، ۲۰) مادر شاه مبالغه‌نگفتی را صرف زیارت مکه و مدینه و کربلا می‌کرد. لذا برخی می‌گویند که خزانه مملکت تهی شده بود. (تشیع در هند، ۱۱۴)

۱۴۵ در زمان محمد شاه اول مسجد بزرگ گلبرگه بنا گردید. بالای محراب آن مسجد اسامی پنج‌تن کنده‌کاری شده و زیر آن اسامی خلفای چهارگانه، که رجحانات شیعی بین شاهان بهمنی از همان ابتداء ثابت می‌کند اگر چه شاه و مردم پیرو مذهب حنفی بوده‌اند (قادری، ۲۰) و شاهان بعدی شیعه شدند.

محمد شاه در اواخر حکومتش پسرش امیر مجاهد را نزد شیخ محمد سراج‌الدین فرستاد تا خمس غنایمی را که از یکی از جنگ‌های مهم به دست آورده بود، بین سادات و مردان خدا تقسیم کند. (تشیع در هند، ۱۱۸) امیر مجاهد ۷۷۷ق./۱۳۷۵م. پس از رسیدن به پادشاهی به

زیارت مرقد شیخ برهان‌الدین، در برهان پور، رفت و از آن پس در حلقه مریدان شیخ زین‌الدین وارد گردید. گفته می‌شود که مجاهد خواجه حافظ شیرازی را به دکن دعوت کرده بود. در عصر وی بسیاری از شعرای عربستان و ایران به دکن پناه آوردند و از سخاوت این پادشاه برخوردار گردیدند. (تشیع در هند، ۱۱۴) اما حقیقت این است که او خواجه را دعوت نکرده بود بلکه محمد شاه دوم بود که خواجه را به دکن دعوت کرده بود. (قادری، ۲۱)

محمد شاه دوم ۷۸۰ق. - ۷۹۹ق. / ۱۳۷۸م. - ۱۳۹۷م، پنجمین سلطان بهمنی، شاعری صاحب دیوان، عالم و دوستدار ادب عربی و فارسی بوده است. سال‌های آخر حکومت وی با حمله امیر تیمور (۷۷۱ق. - ۸۰۷ق. / ۱۳۷۰م. - ۱۳۹۷م.) به دهلی (۸۰۰ق. / ۱۳۹۸م - ۱۳۹۹م.) مصادف است. در عصر وی سیلی از عالمان و شاعران از ایران و عراق به دکن مهاجرت کردند. وی مدارس متعددی را بنیان نهاد و به محدثان ارج می‌گذاشت. در عهد وی ملا عبدالکریم همدانی **تاریخ محمد شاهی** را نوشت. (قادری، ۲۱ و ۲۰)

فیروز شاه ۸۰۰ق. - ۸۲۵ق. / ۱۳۹۷م. - ۱۴۲۲م، هشتمین پادشاه بهمنی بود که استاد او فضل‌الله اینجو (صدر سلطنت) بوده و اینجو بسیاری از عالمان و شاعران ایرانی را به دکن دعوت نمود. (قادری، ۲۱)

شهاب‌الدین احمد شاه اول معروف به «احمد شاه ولی» ۸۲۵ق. - ۸۳۹ق. / ۱۴۲۲م. - ۱۴۳۶م، جانشین فیروز شاه، در شهر بیدر، مردی متشرع و عارف مآب بود. او از شاه نعمت‌الله ولی، از کرمان به دکن دعوت بعمل آورد. شاه نعمت‌الله به دکن سفر نکرد و شاگرد خود ملا قطب‌الدین را همراه تاجی سبز که به مناسبت دوازده امام، دارای دوازده کنگره بود، به دکن فرستاد. این حاکم شیعی معروف بهمنی، بسیاری از ایرانیان و سادات نجف و کربلا را به دکن آورد. یکی از شاعر و مورخ عصر او نورالدین حمزه آذری **بهمن نامه** را که منظومه‌ای بود در تاریخ بهمنیان تألیف نمود. (قادری، ۲۲)

شمس‌الدین محمد شاه سوم ملقب به لشکری ۸۶۷ق. - ۸۸۷ق. / ۱۴۶۳م. - ۱۴۸۲م؛ سیزدهمین سلطان سلسله بهمنیان، بیشتر بجهت وزیر دانشمند وی خواجه محمود گاوان (۸۸۶ق. / ۱۴۸۱م.) ملقب به خواجه جهان، معروف است. محمود گاوان یکی از برجسته‌ترین و موثرترین شخصیت‌های سیاسی، علمی شیعی ایرانی در دکن شمرده می‌شد. در زمان این وزیر دانشمند و سیاست‌مدار، سلطنت بهمنی پیشرفت شایسته‌ای کرد. اصلاحات جدید گاوان و شهرت او باعث تشدید کینه‌ی دشمنان گردید که منجر به قتل او به حکم شاه شد. (قادری، ۲۳)

علل ظهور و استقلال دولت‌ها از حکومت مرکزی بهمنی

در این زمینه علل مختلف وجود دارد؛ اما علت‌های عمده آن از این قبیل ذکر شده است:

الف: قتل ظالمانه‌ی محمود گاوآن توسط خود پادشاه؛

ب: رقابت‌های فرقه‌ای مبتنی بر قوم و نژاد بین دکنیان بومی و پردیسی‌ها (مهاجران)؛

ج: توطئه چینی‌های امراء؛

د: جاه طلبی‌های رؤسا و فرماندهان. (قادری، ۲۴)

۲- دولت نظام شاهیان در احمد نگر ۱۸۹۶ق. تا ۱۹۰۴ق. / ۱۴۹۰م. تا ۱۳۳۳م.

مؤسس نظام شاهیان، احمد نظام شاه، پسر ملک حسن بحری، از دین هندو به اسلام گراییده بود. در دوران حکومت جانشین احمد نظام، برهان نظام شاه، یکی از عالمان شیعی به نام شاه طاهر حسینی (۸۸۰ق.-۹۵۲ق./۱۴۷۵م.-۱۵۴۵م.) در سال ۹۲۶ق./۱۵۲۰م. به دکن وارد شد و برهان شاه او را به مقام وزارت نصب کرد؛ تحت تأثیر او بود که برهان شاه به تشیع گرایید و آن را به عنوان مذهب رسمی اعلام نمود و به نام امامان دوازده‌گانه خطبه خوانده شد. به همت شاه طاهر، مدرسه‌ای در احمد نگر بنا گردید. از این پس بسیاری از علماء، شعراء، دانشمندان شیعی و شخصیت‌های سیاسی از ایران به جنوب هند مهاجرت نمودند (قادری، ۲۵) و به پشتیبانی این دولت شیعی خدمات علمی انجام دادند. گفته می‌شود که بعد از درگذشت برهان نظام شاه استخوان‌های او به کربلا برده شد و در جوار تربت امام حسین (علیه السلام) دفن گردید. (هندوشاه، ۳ / ۲۸) برهان نظام شاه دوم، هفتمین سلطان این سلسله، نیز علاقه مند به ترویج علم و هنر بوده است. (قادری، ۲۷) تا دوران حسین نظام شاه دوم، تشیع مذهب رسمی نظام شاهی بود ولی به خاطر سخت گیری، او از حکومت بر کنار شد و اختلافات و خصومت‌های مذهبی علنی شد و دکنی‌ها زمام حکومت را به دست گرفتند و هزاران مهاجر را کشتند. بعد از حسین نظام شاه دوم، نوه‌اش اسماعیل جانشین او گردید. اسماعیل نظام شاه به تأثیر از جمال خان دکنی (از پیروان سید محمد جونپوری که ادعای مهدویت داشت) به مذاهب مختلف راغب شد و بدین ترتیب مذهب اثنی عشری، دیگر مذهب رسمی پادشاهی نبود؛ بعد از دو سال برهان دوم، پدر اسماعیل، حکومت را از پسرش پس گرفت و بار دیگر مذهب تشیع را به رسمیت داد و پسر دوم خود، ابراهیم را به جانشینی خود برگزید. (هندوشاه، ۳ / ۲۸) در زمان اکبر، امپراتور مغولی، نظام شاهیان استقلال

خود را از دست دادند و مرتضی نظام شاه مجبور به پرداخت خراج به مغولان شد و در زمان شاه جهان در سال ۱۰۴۴ق./۱۶۳۳م. این سرزمین ضمیمه قلمروی امپراتوری مغولی گردید. (تشیع در هند، ۱۳۵) اسامی دودمان نظام شاهیان بدین قرار می‌باشد:

- ۱- احمد نظام شاه: ۸۹۶ق.- ۶- اسماعیل نظام شاه: ۹۹۷ق./۱۵۸۹م.
- ۹۱۵ق./۱۴۹۰م.- ۷- برهان نظام شاه دوم: ۹۹۹ق.-
- ۲- برهان نظام شاه اول: ۹۱۵ق.- ۱۰۰۳ق./۱۵۹۱م.- ۱۵۶۴م.
- ۹۶۰ق./۱۵۰۹م.- ۸- ابراهیم نظام شاه: ۱۰۰۳ق.- ۱۵۹۴م.
- ۳- حسین نظام شاه: ۹۶۰ق.- ۹- بهادر نظام شاه: ۱۰۰۴ق./۱۵۹۶م.
- ۹۷۳ق./۱۵۵۳م.- ۱۰- احمد نظام شاه دوم:
- ۴- مرتضی نظام شاه اول: ۹۷۳ق.- ۱۰۰۴ق./۱۵۹۶م.
- ۹۹۵ق./۱۵۶۵م.- ۱۱- حسین نظام شاه سوم:
- ۵- حسین نظام شاه دوم: ۱۰۴۰ق./۱۶۳۰م.
- ۹۹۵ق./۱۵۸۶م.

۳- دولت عادل شاهیان در بیجا پور ۸۹۵ق. تا ۱۰۹۷ق./۱۴۹۰م. تا ۱۶۸۶م.

یوسف عادل خان مؤسس این سلسله، یکی از شاهزادگان روم بوده؛ اما به دلائلی از روم فرار کرد (هندوشاه، ۳ / ۳) و در ساوه بزرگ شد و در جوانی به هندوستان وارد شد و در خدمت سلاطین بیجاپور در آمد. او به همراه پسرش اسماعیل، بیجاپور را از سلطنت بهمنی جدا کرد. او از دوستان نزدیک شاه حیدر صفوی، پدر شاه اسماعیل صفوی، سر سلسله دودمان صفویه ایران به شمار می‌رفت. او شاعر و دوستدار ادب و فرهنگ بوده است. وی در سال ۹۰۸ق./۱۵۰۲م. مذهب تشیع را رسمیت بخشید و در بیجاپور و گولکنده حکومت عادل شاهیان را تأسیس نمود. جانشین وی اسماعیل عادل شاه، مانند پدرش، با حکومت شیعی شاه اسماعیل صفوی روابط خوبی داشت. (قادری، ۲۹)

ابراهیم عادل شاه اول، دومین فرزند اسماعیل، سنی متعصب بود و او سیاست مذهبی پدران خویش را برگرداند. (قادری، ۲۹) او سربازان مهاجر و غیر بومی را معزول کرد. (تشیع در هند، ۱۲۹) او به قدری متعصب بود که به‌خاطر شیعه نشدن فرزندانش، علی و طهماسب، به مذهب

معلم آن‌ها را مقتول و معلم دیگری برگزید، اما او نیز از شیعه مذهب درآمد ولی به خاطر ترس از پادشاه خود را حنفی مذهب موسوم ساخت. پادشاه برای این‌که فرزندش، علی نتواند با افراد شیعی تماس داشته باشد او را در قلعه مرج فرستاد و قرنطیه کرد، اما از حسن اتفاق سکندر خان، مسؤول قلعه و دامادش کامل خان دکنی که پرورده اسماعیل عادل شاه و شیعه مذهب بودند با علی عادل شاه پیوسته معاشرت شدند. (هندوشاه، ۱۱۱-۱۵۵)

علی عادل شاه اول، پنجمین سلطان عادل شاهان، فرهنگ دوست و به دوستداری علم، ادب و هنر معروف است. وی مذهب تسنن برگزیده بود و ابراهیم شاه اول تشیع را دوباره مذهب رسمی گردانید. (قادری، ۳۱) در دربار ابراهیم عادل شاه دوم، جمع کثیری از عالمان، محدثان، ادیبان، شاعران، مورخان، نقاشان، خوشنویسان و موسیقی دانان برجسته وجود داشتند که با دربار دهلی و آگره یا اصفهان و قزوین رقابت می‌کرد. به دستور وی ابوالقاسم فرشته، کتاب تاریخ معروفی **گلشن ابراهیمی**، را نوشته بود. (قادری، ۳۳) اسامی سلسله عادل شاهیان و سال‌های حکومت آنان عبارتند از:

- | | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ۱- یوسف عادل شاه: ۸۹۵ق.- | ۵- علی عادل شاه اول: ۹۶۵ق.- |
| ۹۱۵ق./۱۴۸۹م.-۱۵۱۰م. | ۹۸۷ق./۱۵۵۷م.-۱۵۸۰م. |
| ۲- اسماعیل عادل شاه: ۹۱۵ق.- | ۶- ابراهیم شاه دوم: ۹۸۷ق.- |
| ۹۴۱ق./۱۵۱۰م.-۱۵۳۴م. | ۱۰۳۵ق./۱۵۸۰م.-۱۶۲۷م. |
| ۳- ملو شاه: ۹۴۱ق./۱۵۳۴م | ۷- محمد شاه |
| ۴- ابراهیم عادل شاه: ۹۴۱ق.- | ۸- علی شاه دوم |
| ۹۶۵ق./۱۵۳۵م.-۱۵۵۷م | ۹- سکندر شاه |

۴- دولت قطب شاهیان در گولکنده ۹۱۸ق. تا ۱۰۹۸ق./۱۵۱۲م. تا ۱۶۸۷م.

نسب پادشاهان سلسله قطب شاهی، به طایفه بهارلو^۱ از ترکمان قراقویونلو می‌رسد. (نظام الملکی، ۳ / ۲۶۸؛ هندوشاه، ۲ / ۱۷۶) مؤسس این سلسله، سلطان قلی قطب شاه یکی از شاهزادگان قراقویونلو بود، او در سال ۸۸۳ق. به هندوستان رسید و تحت حمایت دولت شیعی بهمنیان دکن ادامه حیات داد و پیشرفت چشمگیری نمود. (خانزمان خان، ۸) سلطان قلی از

۱. برای آگاهی بیشتر از این طایفه ر.ک: قراقویونلوها، ج ۱، ص ۲۷.

خدمت‌گذاران ترک دربار محمدشاه سوم بهمنی (۸۶۸-۸۸۷ ق.) بود و به خاطر علوم و فنون خود به سرعت پیشرفت کرد. او در دولت سلطان محمود بهمنی (۸۸۷-۹۲۴ ق.) به خاطر خدمات شایسته فراوان، (صادقی علوی، ۱۴-۱۸) به حکومت سرزمین‌های ورنگل،^۱ گلکنده^۲ و تلنگ^۳ منصوب گردید. (طباطبا، ۱۴۵)

هنگام زوال دولت بهمنیان و آغاز استقلال دولت‌های محلی تابع آن نظام شاهیان، عادل شاهیان و عماد شاهیان، (هاشم خان، ۳ / ۱۲۴) سلطان قلی نیز در سال ۹۱۸ ق. در گلکنده دولت قطب شاهیان را تأسیس کرد و اعلام استقلال کرد. (هندوشاه، ۱ / ۷۲۴؛ رضی‌الدین بن نورالدین، ۳۱) سلطان قلی قطب‌الملک بنیان‌گذار سلسله‌ی قطب شاهان بیش از آنکه حامی و سرپرست فرهنگ و هنر باشد یک مدیر و فرمانده نظامی بود. جمشید، جانشین وی، نیز شاعر بود. (قادر، ۳۰) ابراهیم شاه مرزهای گولکنده را تثبیت نمود و امنیت شهرها و راه‌ها را برقرار ساخت. (قادر، ۳۱)

تشیع در عصر قطب شاهیان

پیشینه تشیع در جنوب هندوستان (دکن) به دوره حکومت بهمنیان می‌رسد و از آن‌جا که سلطان قلی بعد از استقلال حکومت خود، مذهب تشیع را به رسمیت داد. (محمد هاشم خان، ۳ / ۳۷۰) تشیع مذهب رسمی دولت قطب شاهیان نیز بود؛ (رویمر، ۲۹۹) بنابراین از آغاز این دولت، مذهب تشیع در سرزمین قطب شاهیان گسترش یافت. به دستور سلطان قلی به نام دوازده امام علیه السلام خطبه خوانده می‌شد. مساجد و بناهایی که توسط وی ساخته شده بود، جلوه‌ای شیعی داشت. مؤید این مطلب کتیبه مسجد دروازه قلعه شاهی شهر گلکنده که توسط عبدالکریم نگارش یافته و روی این کتیبه کلمه شیعی «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علیاً ولی الله» حک بود. همین‌طور به امر سلطان قلی روی سنگ قبر وی در زندگی او درود و صلوات بر چهارده معصومین حک شد. (رضوی، ۱ / ۴۶۷) با وجود تلاش‌های فراوان سلطان قلی و پسرش جمشید، مذهب تشیع، بین عموم مردم چندان نفوذ نیافته بود.

۱. Warangal.

۲. Golkonda.

۳. Tilang.

با آمدن میرمحمد مؤمن استرآبادی (متوفای ۱۰۳۴ق.) در سال ۹۸۹ق. به گلکنده، دوره شکوفایی تشیع در این سرزمین آغاز شد. در زمان میرمؤمن، مراسم عزاداری محرم زیر سرپرستی او، باشور و حال خاصی دایر می‌گردید. به مشورت وی سلطان نیز لباس فاخر خود را در می‌آورد و لباس سیاه بر تن کرده در مراسم عمومی عزاء شرکت می‌نمود. در این دوره مراسم‌های مذهبی دیگری مانند جشن میلاد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، تولد امام علی علیه السلام، اعیاد فطر، قربان، مبعث و غدیر برگزار می‌شد. بعد از حمله نظامی شاهجهان در سال ۱۰۴۶ق.، سلاطین قطب شاهیان رسماً تابع گورکانیان شدند و مجبور به حذف اسامی امامان دوازده‌گانه از خطبه و افزایش نام خلفای راشدین، شدند. (ساعدی شیرازی، ۱۶۸-۱۷۵؛ بختاور خان، ۱ / ۴۰۴)

افول قدرت قطب شاهیان

حکام قطب شاهیان با ثبات و آرامش کامل دوران خود را سپری نمودند و دوران طلایی حکومت قطب شاهیان را هم‌چون محمد قلی، محمد و عبدالله قطب شاه رقم زدند. سلطان قلی و جانشینانش توانستند حدود دو قرن حکومت محلی نسبتاً مقتدری را در گلکنده و حیدرآباد بنا کنند؛ اما ارتباط تنگاتنگی سلاطین قطب شاهیان و صفویان، باعث شد که روابط قطب شاهیان با گورکانیان تیره شود و تنش‌هایی بین این دو حکومت ایجاد شود. (صادقی علوی، ۶۵-۷۰)

با تهاجم شاهجهان در سال ۱۰۴۶ق. به حیدرآباد قدرت سیاسی قطب شاهیان کاهش یافت و دوره افول مذهب تشیع نیز آغاز شد. بعد از تخت نشینی ابوالحسن، آخرین سلطان قطب شاهی در سال ۱۰۶۸ق. علاوه بر فشارهای گورکانیان برای ترک مذهب تشیع بر قطب شاهیان، فشارهای داخلی نیز با وزارت مادنا که یک هندو بود، افزایش یافت. با ورود او در حکومت، هندوها و مسلمانان سنی مذهب، قدرت را بدست گرفته و شیعیان و پیروان آنان از مناصب و مشاغل مهم حکومتی کنار زده شدند. (رضی‌الدین بن نورالدین، ۳۷۶) سرانجام این دولت شیعی دکن در سال ۱۰۹۸ق. با تصرف گلکنده و حیدرآباد توسط اورنگ زیب و اسارت ابوالحسن تانا شاه، منقرض شد. (خانزمان خان، ۴۵؛ نمر، ۲۷۹) اسامی سلسله قطب شاهیان و سال‌های حکومت آنان عبارتند از:

- ۱- سلطان قلی قطب‌الملک: ۹۱۷ق. - ۶- سلطان محمد قطب شاه: (۱۰۲۱ق. - ۹۵۰ق. / ۱۵۱۲م. - ۱۵۴۳م.)
- ۲- سلطان جمشید قطب شاه - ۷- سلطان عبدالله قطب شاه: (۱۰۳۵ق. / ۱۶۱۲م. - ۱۶۲۶م.)

- ۳- سلطان سبحان قطب شاه (۱۰۳۵ق.-۱۰۸۳ق./۱۶۲۶م.-۱۶۷۲م.)
 ۴- سلطان ابراهیم قطب شاه: ۹۵۸ق.- ۸- سلطان ابوالحسن تانا شاه (۱۰۸۳ق.- ۹۸۸ق./۱۵۵۰م.-۱۵۸۰م.)
 ۵- سلطان محمد قلی قطب شاه: (۱۰۲۰-۹۸۸ق.)

ابراهیم قطب شاه (۹۵۷-۹۸۸ق.) در تأمین امنیت داخلی و اصلاح دستگاه دیوان دولت خود بیشتر توجه داد. او به رغم آشفتگی‌ها و ناآرامی‌های سیاسی موجود در دکن، ریشه سلسله قطب شاهیان را استوار ساخت. (هندوشاه، ۲ / ۱۷۰؛ طباطبای، ۵۲۸؛ هروی، ۳ / ۸۱) ابراهیم قطب شاه نخستین فردی بود که در ایام محرم الحرام مراسم عزاداری امام حسین (ع) را رواج بخشید. نمایش نعل که شیعیان این منطقه باور داشتند که متعلق به کلاه خود امام حسین (ع) بوده است و از شهر بیجاپور به گلکنده آورده شده بود، از مراسم عزاداری این عصر بود. (رضوی، ۱ / ۴۸۴) سلطان ابراهیم علاقه فراوانی به علوم به ویژه علم تاریخ داشت. (هندوشاه، ۲ / ۱۷۰) بخشنده‌گی و احترام او نسبت به علما، دانشمندان و هنرمندان باعث شد که از نقاط مختلف جهان علما و دانشمندان در دربار وی حضور یابند. (رضیه اکبر، ۱۶) وی به قدری به آنان احترام می‌ورزید که وقتی از باغ‌ها میوه‌ای آورده می‌شد، نخست، قسمتی از آن را برای آن‌ها هدیه می‌فرستاد. (زیب حیدر، ۱۳۴)

در دوره حکومت سلطان محمد قطب شاه هزینه‌های مراسم عزاداری ایام محرم از ناحیه دربار پرداخت می‌شد. او از آغاز محرم تا آخر موسم عزاء بین فقرا و تهی‌دستان پول‌های زیادی تقسیم می‌کرد. همچنین هر ساله مبلغی را برای خدّام خانه خدا، مدینه، نجف، کربلا و مشهد ارسال می‌نمود. (خانزمان خان، ۲۴) از زمان سلطان قطب‌الدین ایبک در سال ۶۰۲ ه / ۱۱۸۱م تا پایان کار بهادر شاه ظفر در سال ۱۲۷۴ ه / ۱۸۵۳م حضور شیعیان و شخصیت‌های تاثیرگذار و برجسته شیعی بسیار چشم‌گیر است. امروز آثار به جا مانده از موقوفات شیعی دولت قطب شاهیان از اهمیت بالایی برخوردار است و جهانگردان و تاریخ‌نگاران که به هند عزیمت می‌کنند به شوق دیدار این اماکن موقوفه روی آوردند. برخی از این آثار موقوفه جزو آثار ملی از سوی دولت هند به حساب آمده است.

دولت شیعی گورکانیان، از سال ۹۳۲ق. تا ۱۱۶۱ق.

بأبریان، یاگورکانیان/تیموریان هند که از ۹۳۲ق. تا ۱۱۶۱ق. بر کشور وسیع هندوستان حکومت کردند. این سلسله به سبب انتساب به تیمورلنک، «مغولان هند» خوانده شده‌اند. این حاکمان مغولی در هندوستان دنبال حکمرانی و تخت تاج خودشان بودند نه به دنبال مذهب. لذا درباره مذهب برخی از حاکمان مذکور تردیدهایی وجود دارد؛ بعضی از مورخان مذهب یکی از حاکمان را شیعه و بعضی سنی می‌دانند. به کسانی که مذهب تشیع به آنان به نحوی نسبت داده شده است و یا فعالیت‌های آنان مشابه شیعیان است، پرداخته می‌شود.

بنیان‌گذار حکومت مغول در هند، «ظهيرالدین محمد بابر» (۱۴۸۳-۱۵۳۰م.) و پسرش همایون (۱۵۰۸-۱۵۵۶م.) برای برخورداری از حمایت صفوی‌ها، رسماً در برابر همگان به تشیع اقرار کردند. (گلی زواره، ۱۱۸) صفویه نقش مؤثری در نفوذ تشیع به هند داشتند. پادشاهان صفوی، علما و شاعران را به منظور دعوت مردم هند به تشیع بدان جا می‌فرستادند. (مظفر، ۳۳۱) بابر با کمک دولت صفوی، قسمتی از هند را فتح کرد شاه اسماعیل صفوی به این شرط به بابر کمک کرد که راه ترویج مذهب شیعه در هندوستان هموار کند. (شریفی، ۲۸۳) بر سر نهادن تاج «دوازده ترک» که نشانه‌ی تشیع بود و پوشیدن لباس قزلباش توسط بابر و پوشاندن این لباس به سربازان خود، به خاطر استحکام روابط با شاه اسماعیل بود. (عارفی، ۴۸؛ تشیع در هند، ۱۴۳) با وجود ضرب سکه و خواندن خطبه به نام ائمه علیهم‌السلام و پوشیدن لباس قزلباش‌های شیعه، شواهدی وجود دارد که بنابر آن‌ها، بابر آشکارا شیعه نشده بود یا به‌خاطر حفظ حکومت و موقعیت خود مجبور بود سنی بماند؛ از جمله این که برخی از فرماندهان ایرانی‌تبار که بابر را در هند همراهی کردند و احتمالاً شیعه بودند، تقیه می‌کردند. (رضوی، ۱ / ۳۱۱)

پس از بابر، پسر ارشدش همایون، در سال ۹۳۶ق. به حکومت رسید. همایون در ششم مارس ۱۵۰۸م. (چهارم ذی قعدة ۹۱۳ق.) در کابل به دنیا آمد. او مانند عمویش، میرزا حیدر یا برادر ناتنی‌اش، میرزا کامران، سنی متعصبی نبود. (رضوی، ۱ / ۳۱۲) همایون در ژانویه ۱۵۵۶م. (۱۳ ربیع الاول ۹۶۳ق.) از دنیا رفت. (رضوی، ۱ / ۳۲۰) همایون پس از شکست از افغانی‌های مقیم بنگال (پی هاردی، ۴۸)، به طرف قندهار رفت و در دوره‌ی حکومت میرزا عسکری، برادر ناتنی خود، از ترس زندانی شدنش به دست عسکری، از قندهار گریخت و از شاه طهماسب شیعی، (رضوی، ۱ / ۳۱۳-۳۱۵) پادشاه ایران (آخوند زاده، ۱۳) درخواست کمک کرد و همراه بیرم خان به ایران رفت و در مشهد به زیارت مرقد امام رضا علیه‌السلام مشرف شد. (میر شریفی، ۲۸۳-۲۸۴) شاه

طهماسب در ژوئیه ۱۵۴۴م. (جمادی الاولی ۹۵۱ق.) از همایون استقبال شایانی کرد. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۲۹) همایون به دربار صفوی پناه برد. (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۴۰۲) شاه طهماسب، همایون را پیشنهاد به پذیرش تشیع کرد. همایون اطمینان داد که وی پیرو مخلص اهل بیت و امامان معصوم علیهم السلام است و برای متقاعد کردن شاه در وفاداری خود به دوازده امام (عج)، مذهب تشیع را پذیرفت. (رضوی، ۱ / ۳۱۳-۳۱۵) شاه طهماسب با شادمانی (میر شریفی، ۲۸۴) در برابر تعهد همایون به گسترش تشیع در هند، نیروی کمکی به او داد. (پی هاردی، ۴۸) شاه ایران می‌خواست هنگامی که همایون به کشورش به‌عنوان فرمانروا برگردد، مذهب تشیع را گسترش دهد. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۲۹) همایون به اهل‌بیت علیهم السلام محبت می‌ورزید. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۲۹) در چند روزی که در مشهد توقف داشت، سادات و فضلا با وی دیدار داشتند و او گفت وگویی علمی با آنان داشت. (بیات، ۳۸) در سال ۹۶۲ م. همایون، با یاری شاه طهماسب صفوی دوباره کابل را تصرف و سپس بر پنجاب و دهلی تسلط یافت؛ اما اندکی بعد درگذشت و اکبر (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ق.)، پسر چهارده ساله‌اش جانشین پدر شد.

در زمان اکبر (متولد ۱۵۴۲م.)، حکومت بابریان به اوج قدرت رسید. او از زنی ایرانی به نام حمیده بانو بیگم از فرزندان پیر مقدس احمد جام ژنده پیل (نظام الملکی، ۱ / ۱۲۷) دختر دانشمند شیعه (آخوند زاده، ۱۳) در پانزدهم اکتبر ۱۵۴۲م. (پنجم رجب ۹۴۹ق.) در قلعه امرگت به دنیا آمد. (رضوی، ۱ / ۳۱۳) در آغاز، بیرام خان پسر سیف علی - که از طائفه بهارلو از قبیله شیعی ترکمن (قراقویونلو) بود- سرپرستی اکبر را به عهده گرفت. او از طرف اکبر تا مارس ۱۵۶۰م. (جمادی الثانی ۹۶۵ق.) به مدت چهار سال نائب السلطنه بود (رضوی، ۱ / ۳۱۳-۳۲۵، ۳۲۰، ۳۱۶) و نفوذ فراوان بر او داشت. (نوائی، باب ۳، ۳۱۶) این مسئله در درباری که بیش‌تر سنی بودند، موجب تنش شد. اکبر در سال ۹۶۸ م. او را برکنار کرد و خود زمام امور را به دست گرفت. به نظر بعضی مورخان، اکبر تحت نفوذ خاندان شیخ مبارک فیضی و دو فرزندش، ابوالفضل علامی و فیضی، و تحت تأثیر شاعران و دانشمندی که از ایران به دربار هند رفته بودند، قرار گرفت. (X Akbar's Religious Views, as Described by Badauni) (Vol.5, p280-281 n, History of India) بسیاری از استادان اکبر، ایرانی و شیعه بودند و مستقیماً بر تفکرات و اعتقادات اکبر تأثیر گذاشتند. خواجه عبدالصمد شیرازی فرزند خواجه نظام الملک نیز استاد نقاشی اکبر بود. (رضوی، ۱ / ۳۱۸)

اکبر پس از چندی، بر لودی‌ها پیروز شد و سرزمین‌های از دست رفته را به دست آورد؛ سپس پایتخت را از دهلی به آگره^۱ منتقل کرد. اکبر در فاصل ۹۷۱ تا ۹۸۴ م، گجرات، مناطق راجپوت نشین و بنگال را تسخیر کرد و به یاری ابوالفضل، وزیرش، شورش‌های آن نواحی را فرونشاند و نظم را برقرار ساخت. بدین ترتیب، در زمان اکبر هند به بیشترین حد وسعت خود رسید. سرانجام، در سال ۹۹۰ م. دین الهی خود را اعلام کرد. اکبر در سال‌های ۹۹۴ تا ۱۰۱۰ م. با تصرف شهرهای خاندیش، اوریسه، برار، احمد نگر و دسیرگره، قلمرو خود را گسترش داد و بالاخره در سال ۱۰۱۴ م. در گذشت و در قری سکندر، در نزدیکی شهر آگره، به خاک سپرده شد.

در زمان اورنگ زیب به دلیل تحت فشار قراردادن شیعه‌ها و هندوها و با کنار گذاشتن رجال ایرانی از مناصب مهم دولتی، پایه‌های حکومتش ضعیف شد و در هند و به ویژه ایالات جنوبی، اغتشاشات بسیاری روی داد. از همین دوره، قدرت پادشاهان بابری، به دلیل جنگ‌های طولانی و صرف هزینه‌های زیاد، روبه کاهش گذاشت.

اورنگ زیب در سال ۱۱۱۸ م. در اورنگ آباد درگذشت و پسرش محمد معظم، ملقب به شاه عالم بهادرشاه (حک: ۱۱۱۸-۱۱۳۴ م.) بر تخت نشست، در طول پنج سال حکومتش، از نفوذ بابریان بشدت کاسته شد؛ زیرا از یک سوء در سال ۱۱۲۰ م. گوویند سینگه، رهبر سیک‌ها و حامی بهادرشاه درگذشت، و از سوی دیگر به دلیل گرایش‌های شیعی بهادرشاه، خشم مسلمانان شمال هند را برانگیخت. با درگذشت او در سال ۱۱۲۴ م. حکومت بابریان تقریباً از هم پاشید. فرخ سیر، برادرزاده اورنگ زیب، جهاندارشاه - پسر و جانشین بهادر شاه - را کشت و خود حاکم دهلی شد. اما حکومت او نیز دوامی نداشت و پس از چندی کشته شد.

محمدشاه باکمک سادات به حکومت رسید (۱۱۳۱-۱۱۶۷ م.)، اما حکومت او هم گرفتار نابسامانی‌های داخلی شد. از این‌رو محمدشاه به همراهی نظام‌الدین آصف جاه و برهان الملک، سردار ایرانی تبار محمد شاه، سادات را سرکوب کرد؛ حکومت او نیز دیری نپایید، زیرا در همین زمان مراجه‌ها بر مالوه تسلط یافته، و دهلی را به خطر انداخته بودند. در همین زمان، نادرشاه به هند حمله کرد و برهان الملک به مقابله او رفت؛ اما کاری از پیش نبرد و نادرشاه پس از تسخیر دهلی، محمدشاه را برسلطنت ابقا کرد و به ایران بازگشت. بدین ترتیب، بابریان دیگر نتوانستند حکومت مستقلی داشته باشند. پس از کشته شدن نادر، احمد درانی در کابل قدرت یافت و در سال ۱۱۷۰ م. به هند لشکر کشید، مراجه‌ها را درهم شکست و پنجاب، ملتان و دهلی را تصرف

۱. شهری در ایالت اترپرادش و از دهلی حدود ۲۰۰ کیلومتر فاصله دارد.

کرد. از سال ۱۱۶۷ تا ۱۲۲۱ م. تنی چند از بابریان به سلطنت رسیدند که دور حکومت‌شان کوتاه بود، سرانجام انگلیسی‌ها که از چندی پیش به هند رخنه کرده بودند، قدرت را به دست گرفتند و پس از سرکوب حکومت‌های محلی، به حکمرانی بابریان پایان دادند. برنیه، جهانگرد فرانسوی، یکی از دلایل شکست حکومت بابریان را نظام انتقال جاگیرها دانسته است؛ زیرا جاگیردار که به‌طور مداوم صاحب جاگیر نبود، می‌کوشید تا از موقعیت موقتی خود تا حدی غیرمعمول بهره برداری کند که این امر به غارت کشور می‌انجامید.

روابط بابریان و صفویان

مهم‌ترین مسئله در مناسبات صفویان و بابریان، نخست موضوع تسلط بر قندهار بود که از لحاظ سوق الجیشی اهمیت خاصی داشت؛ سپس نزدیکی صفویان با پادشاهان شیعی مذهب دکن. روابط ایران و هند از زمان شاه سلطان حسین بایقرا و سپس شاه اسماعیل اول آغاز می‌شود. بابر با حمایت سلطان حسین بایقرا و سپس شاه اسماعیل اول به حکومت هند رسید. در زمان بابر، دو هیئت سفارت، برای اعلام خبر پیروزی ایرانیان بر ازبکان، از سوی شاه طهماسب به دربار هند رفتند؛ و یک هیئت نیز از طرف بابر برای ابراز خرسندی او از پیروزی ایرانیان به دربار ایران آمد. در زمان همایون، مناسبات دوپادشاهی صمیمانه‌تر شد؛ زیرا همایون که پس از شکست از شیرشاه سوری (حک: ۹۴۷-۹۵۲ م.) به ایران پناهنده شده بود، تحت حمایت شاه طهماسب قرار گرفت و حتی به یاری او قندهار و هند را بازپس گرفت. همایون در طول ده سال باقی‌مانده از زندگی پرتلاطم خود - از هنگام بازگشت به پادشاهی در دهلی تا مرگ ناگهانی - حسن مناسبات خود را با شاه طهماسب حفظ کرد و سفیران زیادی میان آنان رد و بدل شدند. اکبر نیز طی سلطنت طولانی خود، با چهار پادشاه صفوی مناسباتی داشت که مهم‌ترین آنان شاه طهماسب و شاه عباس اول بودند. پس از درگذشت همایون، شاه طهماسب باردیگر بر قلعه قندهار دست یافت و اکبر که توان نگهداری قلعه را نداشت به ناچار آن را تسلیم کرد، اما این اقدام، اکبر را به حدی آزرده که تا هنگام سلطنت شاه عباس اول با دربار صفوی هیچ‌گونه مناسباتی برقرار نکرد.

شاه عباس به سبب تهدید مرزهای شمال شرقی ایران از سوی ازبکان و مرزهای غربی از طرف عثمانی‌ها با اکبر روابط نزدیک‌تری برقرار کرد. به همین سبب هیئتی به دربار او فرستاد. با جلوس جهانگیر، شاه عباس کوشید مناسبات دوستانه‌ای با دربار هند برقرار کند. او طی سلطنت

طولانی خود، هیئت سفرای بسیاری به هند فرستاد. شاه جهان با آمیزه‌ای از لیاقت، سیاست خارجی مؤثری را پیش برد. او در سیاست خارجی سه هدف اساسی را دنبال می‌کرد: نخست بازپس گیری قندهار، سپس احیای قدرت خاندانش در توران، سرزمین نیاکانش، و سرانجام برقراری اقتدارش در دکن و برهم زدن اتحاد آن با ایران.

تا پایان حکمرانی شاه عباس دوم، دو کشور رابطه‌ای نداشتند و از آن پس نیز مناسبات بابریان و صفویان تیره شد؛ و عامل عمده این تیرگی مسئله قندهار بود در ۱۱۲۱ ایرانیان به دلیل جانبداری میرویس، فرمانده افغانی قندهار، از پادشاهان بابری، قندهار را از دست دادند؛ و این، همزمان با فروپاشی قدرت صفویان و بابریان بود و دو خاندان در وضعی نبودند که بتوانند به یاری یکدیگر بشتابند.

تشیع در زمان بابریان

هنگامی که درباره مذهب بابریان سخن می‌رود، بیش از همه، دین الهی اکبر برجسته می‌نماید او به وحدت عقاید دینی گوناگون معتقد بود. برخی، دین الهی اکبر را نوعی «جامع سَرّی» عرفانی با عده کمی از برگزیدگان وابسته به دربار دانسته اند. هنگامی که بابریان در هند مستقر شدند، افکار مبتنی بر مهدویت در هند نفوذ فوق العاده‌ای داشت؛ اما توجه بابر به فرقه نقشبندیه سبب شد که آنان در هند نفوذ بسیاری به دست آورند. از سوی دیگر، اسلام در هند همواره دو چهره داشته است که یکی را می‌توان اسلام عارفان هندی مشرب و دیگری را اسلام اهل تسنن نامید. این دو گرایش در برخورد میان افکار آرمانی اکبر و آرای نقشبندیان در اوایل قرن یازدهم آشکار شد و در مناقشات میان دو نوه اکبر، داراشکوه و اورنگ زیب، در نیمه دوم همان قرن به اوج خود رسید. داراشکوه کوشید اسلام عارفانه را در هند رواج دهد؛ اما در نبرد با برادر کشته شد و تسنن حدود نیم قرن در هند رونق گرفت و سبب آزدگی صوفیان، شیعیان و هندوان شد. در این دوره، میان گروه‌های سنی و شیعه برخوردهایی به وجود آمد که دلیل آن ظاهراً جریان مداوم مهاجرت اشراف شیعی ایرانی به‌ویژه پس از ازدواج جهانگیر با نورجهان، بود و سبب ازدیاد نفوذ آنان در سپاه و دربار می‌شد.

از سوی دیگر فقیهان نزدیک به فرق نقشبندیه نیز به‌طور گسترده‌ای با تشیع مبارزه می‌کردند. در آخرین دهه‌های حکومت بابریان، حاکمان آوده نماینده قدرت مستقر شیعیان بود و آرمان‌های نقشبندیان و طریق محمدیه در دهلی به حیات خود ادامه می‌داد.

دولت نوابین شیعی در آوده از سال ۱۱۴۵ق-۱۲۷۳ق/۱۷۳۲م-۱۸۵۶م.

آوده، یکی از جایگاه‌های گسترش فرهنگ تشیع در شمال شبه قاره هند به‌شمار می‌رود. نام آوده بر گرفته از نام شهر باستانی "آیودھیا" است که پایتخت سرزمینی به همین نام بود که بعدها کُسالاً نامیده شد. آوده زادگاه «رام» از اسطوره‌های مذهبی هندوان است. سرزمین آوده بخش بزرگی از فلات آبرفتی شمال هند است که نیپال در شمال، الله‌آباد در جنوب، آگره در غرب، بنارس و گورکھپور در شرق آوده قرار دارند. به‌جز ۴ رودخانه‌ی بزرگ گنگ، گومتی، گوگرا و راپتی، رودخانه‌های کوچکی نیز در این سرزمین جریان دارد که سرچشمه‌ی بیشتر آن‌ها هیمالیاست. بخش وسیعی از آوده را جنگل می‌پوشاند. (ندوی، ۸) پس از استقلال هند با تشکیل ایالت اوتارپرادش در ۱۹۵۰م، آوده به صورت بخش‌های جداگانه‌ی لکهنو و فیض‌آباد جزو این ایالت گردید.

اطلاعات دقیقی درباره‌ی ورود اسلام به آوده در منابع تاریخی هند یافت نشده است. برخی مورخان، فتح آوده را مربوط به دوره‌ی محمود غزنوی (۳۸۹-۴۲۱ق/۹۹۹-۱۰۳۰م) که به فرماندهی سالار مسعود غازی دانسته‌اند؛ اما جوزجانی تصرف آوده را به زمان قطب‌الدین ایبک (د ۶۰۷ق/۱۲۱۰م) نسبت داده است. او می‌نویسد: در سال ۷۹۷ق/۱۳۹۵م؛ آوده توسط خواجه جهان شرقی بنیان‌گذار سلسله‌ی شرقی جونپور تصرف شد و حدود ۹۰ سال تحت فرمان آن سلسله قرار داشت. در سال ۸۸۹ق/۱۴۸۴م؛ بهلول لودی سلسله‌ی شرقی را سرنگون ساخت و آوده در قلمرو سلاطین لودی قرار گرفت. (سپهرندی، ۱۵۷-۱۵۶)

با فروپاشی حیدرآباد در سال ۱۰۹۸ق/۱۶۸۶م. به دست لشکریان اورنگ زیب، امپراتور مغولی، یکی از دوره‌های بی‌نظیر در تاریخ تشیع در دکن پایان یافت. ولی با ظهور سلطنت شیعی آوده (۱۱۴۵-۱۲۷۳ق. / ۱۷۳۲-۱۸۵۶م.) با مرکزیت لکهنو در شمال هندوستان دوره جدیدی در تاریخ تشیع در شمال هند آغاز شد. در سایه سلاطین آوده عالمان بسیاری از خانواده‌های هندی پدید آمدند و رهبری فرهنگی جوامع شیعی هند را به دست گرفتند. (قادری، ۶۹)

پس از مرگ اورنگ زیب (۱۱۱۹ق. / ۱۷۰۷م) و ضعف حکومت مرکزی هند، در آوده نیز نوآبان دارای نفوذ و قدرت شدند. نوآبان آوده از خاندانی شیعه ایرانی تبار بودند که نسب خود را به امام موسی کاظم علیه السلام می‌رساندند. میر محمد امین موسوی بنیان‌گذار نوآبان آوده بود. او فیض آباد را به‌عنوان پایتخت حکومت خود برگزید. پس از درگذشت وی برادر زاده‌اش، منصور با لقب صفدر جنگ به حکومت رسید. ابوالمنصور صفدر جنگ پرچم استقلال را بر افراشت و با مغول

جنگید. او حکومت شیعی را در آوَدَه بنیاد نهاد و توانست تشیع را در هند پایدار کند. (مظفر، ۳۳۴-۳۳۶) او در سال ۱۱۵۲ق. / ۱۷۳۹م؛ وزارت امپراتوری مغولان هند را یافت و افزایش نفوذ نواب آوَدَه در دستگاه حکومت مرکزی، باعث گسترش نفوذ ایرانیان در دستگاه حکومت مغولان هند شد. او سخت پای‌بند رعایت آداب مذهبی بود. (تشیع در هند، ۱۷۲-۱۷۵؛ رامپوری، ۱ / ۱۲-۱۳) پس از صفدر جنگ، پسرش شجاع‌الدوله (۱۱۶۶-۱۱۸۸ق. / ۱۷۵۳-۱۷۷۴م.) به حکومت رسید. در دوره او نفوذ کمپانی هند شرقی در آوَدَه گسترش یافت. در سال ۱۱۷۸ق. / ۱۷۶۴م. وی با انگلیسی‌ها به جنگ پرداخت و در منطقه بکسر شکست خورد. انگلیسی‌ها پس از تصرف آوَدَه چون با دیگر مناطق هند هم مرز می‌شدند و امکان درگیری با آن‌ها وجود داشت، دوباره شجاع‌الدوله را به حکومت آوَدَه برگرداندند. در سال ۱۱۸۷ق. / ۱۷۷۳م. شجاع‌الدوله با یاری کمپانی هند شرقی مراته‌ها و سال بعد نیز روهیله‌ها را شکست داد. در سال ۱۱۸۵ق. / ۱۷۷۱م. طبق قرارداد بنارس دوباره الله آباد و منطقه کورا در برابر ۵ میلیون روپیه به شجاع‌الدوله بار گردانده شد. (طباطبایی، ۲ / ۷۶۸-۷۷۰؛ Lyall, p157-159; I.H.Qureshi, p128-129)

در این باره مظفر حسین می‌نویسد: بعد از صفدر جنگ، فرزندش شجاع‌الدوله جانشین او، همراه شاه عالم دوم حکمران دهلی، و میر قاسم والی بنگال با انگلیسی‌ها جنگ کرد؛ اما شکست خوردند. بعد از شجاع‌الدوله، فرزندش، آصف‌الدوله، زمام امور را به دست گرفت. بعد از آصف‌الدوله، برادرش سعادت علی خان روی کار آمد. سپس فرزندش قاضی الدین حیدر جانشین او شد. پس از او، نصیرالدین حیدر حکومت را به عهده گرفت. بعد از نصیرالدین محمد شاه، پسرش آوَدَه را در دست گرفت. پس از محمد شاه، فرزندش امجد علی شاه عهده دار حکومت آوَدَه شد. سپس نواب واجد علی شاه (متوفای ۱۳۰۴ق.) آخرین نواب سلسله‌ی حکومت شیعی آوَدَه، زمام حکومت را به دست گرفت. میان انگلیسی‌ها و واجد علی شاه، بلکه میان انگلیسی‌ها و پدرش جنگ رخ داد. (مظفر، ۳۳۴-۳۳۶)

کمپانی هند شرقی می‌خواست آوَدَه را تصرف کند. واجد علی شاه برای جلوگیری تهاجمات انگلیسی‌ها، ارتش خود را زیاد کرد و با سلاح مجهز ساخت. او در اردوگاه لشکر حاضر می‌شد و نیروها را تشویق می‌کرد. (منظر عباس رضوی، ش ۶ / ۷۴-۷۵) در چهارم فوریه (منظر عباس رضوی، سخن تاریخ، ش ۶ / ۷۵) سال ۱۸۵۶م.، بریتانیا واجد علی شاه را پس از جنگ، از مقامش عزل کرد (مظفر، ۳۳۶) و به کولکاتا تبعید کردند (سیدسراج الاسلام، ۲۸۳) و آوَدَه را تصرف کرد. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۷۱) این جریان با دسیسه‌ی وزیر خائن او، علی نقی خان،

در زمان فرمانروائی وُلْهَازَن نایب الحکومة بریتانیا در سال ۱۲۷۴ ق. روی داد. (مظفر، ۳۳۶) بعد از کناره‌گیری او توسط لُرد وُلْهَازَن در سال ۱۸۵۶ م. (۱۲۷۴ ق.)، سرجمزآورتم به حکومت آوده رسید. (میر شریفی، ۲۳۴)

واجد علی شاه در سال ۱۸۵۷ م. به کولکاتا رفت و در لکهنو علیه انگلیسی‌ها شورش شد. حضرت محل، همسر واجد علی شاه و مخالفان انگلیسی‌ها، پسر دو ساله‌ی واجد علی شاه، رمضان علی (برجیس قدر)، را پادشاه خود ساختند. (میر شریفی، ۷۶) حضرت محل در پادشاهی از پسر کوچکش نیابت کرد اما برای او کنترل ارتش مشکل ساز بود. (سیدسراج الاسلام، ۲۹۸) در غیاب واجد علی شاه، کمپانی هند شرقی می‌خواست بر آوده غلبه یابد. بین ارتش و مردم آوده و کمپانی جنگ شروع شد. (منظرعباس رضوی، ش ۷ / ۱۲) حضرت محل بعد از شکست، همراه رمضان علی (برجیس قدر) به نیپال فرار کرد. حکومت نوابان آوده بعد از واجد علی شاه به پایان رسید و واجد علی شاه در کولکاتا ماندگار شد. (منظرعباس رضوی، ش ۶ / ۷۶) او در دل مردم جای داشت و به شدت به مردم مهر می‌ورزید. (مظفر، ۳۳۶) او به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد. در زمان او به کشاورزی، علم و هنر توجه خاص شد. او فرهنگ را حفظ و گسترش داد. (مظفر، ۳۳۶) گویند وی اکثراً در یاد خدا و ترس از آخرت بود. (قریشی، ش ۱۴ / ۱۳۱)

اقدامات دینی و فرهنگی واجد علی شاه

نواب واجد علی شاه عزاداری را در منطقه متیابرج کولکاتا بسیار رونق داد. او خود در ماه محرم عزاداری و نوحه سرایی می‌کرد و لباس سیاه بر تن داشت. وی مرثیه خوان بود (رامپوری، ۵ / ۷) و به امام حسین علیه السلام ارادت خاصی داشت. در بیست و ششم شعبان سال ۱۲۷۰ ق. برای واجد علی شاه از کربلا، خاک شفاء در لکهنو آورده شد. (آصفه زمانی، ۳۲۹) او در زمان قیام خود به متیابرج، حسینیه‌های زیادی ساخت که هنوز هم پا برجا است و در ایام محرم تا هشتم ربیع الاول عزاداری در آن‌جا برگزار می‌شود.

نواب واجد علی شاه به علما بسیار احترام می‌کرد (نقوی، ش ۶ / ۵۰) و به شدت به علمای شیعی محبت می‌ورزید. (مظفر، ۳۳۶) مدتی، واجد علی شاه در لکهنو، به خوشگذرانی پرداخت. سلطان العلما سیدمحمد مجتهدالعصر که از ناحیه‌ی نواب، ولی فقیه حکومت شیعی آوده بود، از سمت خود استعفاء داد؛ اما با التماس واجد علی شاه، و به‌خاطر نیاز فرقه‌ی امامیه، سیدمحمد استعفای خود را پس گرفت. سلطان العلما سیدمحمد در زمان واجد علی شاه، اقتدار مذهبی داشت.

(اکرام، ۶۳۵) بعد از برکناری واجد علی شاه بدست انگلیسی‌ها، حکومت آوده به قلمرو حکومت بریتانیا اضافه شد. (اردو ادب کی مختصر تاریخ، ۱۵۵) واجد علی صاحب ذوق و شاعر بود و «اختر» تخلص داشت. او در مثنوی «حزن اختری» مصائب و رنج‌های سفر خود را در قالب اشعار به زبان اردو در آورد. (اردو ادب کی مختصر تاریخ، ص ۱۶۹) وی تصنیفاتی دارد که به چاپ رسیده و برخی به زبان هندی و فارسی است. دیوان شعر او به زبان فارسی و هندی است. (مظفر، ۳۳۶) او تألیفاتی به زبان فارسی و هندی داشت. (میر شریفی، ۲۳۳) اسامی نوایین آوده و مدت حکومت آنان عبارتند از:

۱. نواب سعادت خان برهان الملک ۱۱۳۵- ۷. سلطان غازی الدین حیدر: ۱۲۲۹-۱۱۵۲ق. ۱۲۴۳ق.
۲. نواب ابوالمنصور خان صفدر جنگ: ۸. سلطان نصیر الدین حیدر: ۱۲۴۳-۱۱۶۸-۱۱۵۲ق. ۱۲۵۳ق.
۳. نواب میرزا جلال الدین حیدر شجاع ۹. نواب محمد علی شاه: ۱۲۵۳-۱۲۵۸ق. ۱۱۸۹-۱۱۶۸ق. ۱۲۶۳-۱۲۵۸ق.
۴. نواب آصف الدوله: ۱۱۸۹-۱۲۱۲ق. ۱۱. نواب واجد علی شاه: ۱۲۶۳-۱۲۷۲ق.
۵. نواب میرزا وزیر علی خان: ۱۲۱۲- ۱۲. نواب برجیس قدر: ذی قعده ۱۲۷۳-۱۲۱۳ق. ۱۲۷۴ق. شعبان
۶. نواب سعادت علی خان یمین الدوله: ۱۲۳۰-۱۲۱۳ق.

دولت نوایین شیعی بنگال

- ۱۶۱ نام رسمی این ایالت، «پُشچِیمِنگ» است. نام دیگر بنگال غربی، «بنگال هند» است. مرکز این ایالت، شهر «کولکاتا» و جمعیت ایالت بنگال هند طبق آمار سال ۲۰۱۱م، ۹۱,۳۴۷,۷۳۶ نفر است؛ ۶۶,۲۲۷,۱۰۸ نفر جمعیت هندو و جمعیت مسلمانان ۲۳,۰۱۹,۶۲۹ نفر است. دیگر ادیان ۲,۱۰۰,۹۹۷ می‌باشند. یعنی حدود ۷۲.۵ درصد هندو. ۲۵ درصد مسلمان و باقی دیگر ادیان هستند. (کوتایام، ۴۳۷) وسعت آن ۸۸۷۵۲ کیلو متر مربع است. (بهتاجارچ، ۳) این ایالت طبق نظام پارلمان ایالتی اداره می‌شود. اکثریت قومی این ایالت را هندوهای بنگالی زبان تشکیل

می‌دهند. زبان رسمی این ایالت، بنگالی است. دین رسمی این ایالت، هندوئیسم است و واحد پول آن به زبان بنگالا تاکا «روپیه» می‌گویند. شهرهای بزرگ آن کولکاتا، ۲۴ پرگنه^۱ و وِردْهمان است. تعطیلات رسمی آن، علاوه بر برخی جشن‌های هندو، بودایی و مسیحی، عبارت است از: دهم محرم، دوازدهم ربیع الاول، عید فطر، عید قربان، اول ژانویه (آغاز سال مسیحی)، ۲۶ ژانویه (اعلام روز جمهوریت رسمی)، ۱۵ آگوست (روز استقلال هند از استعمار انگلیس).

اطلاع دقیقی درباره‌ی ورود نخستین شیعیان اثنا عشری در بنگال هند در دست نیست. تاکنون تاریخ فرهنگی و مذهبی شیعیان بنگال هند نوشته نشده است. (اکرام، رود کوثر، ۴۹۳) در کتاب‌های تاریخی هندوستان، حکومت شیعیان بنگال به عنوان «حکومت شیعی» معرفی نشده؛ بلکه به عنوان مسلمان معرفی شده است. در قرن شانزدهم میلادی، برخی از فرمانروایان شیعه‌ی مغول، در بنگال هند حکمرانی کردند؛ اما از فعالیت‌های آنان برای گسترش مذهب تشیع یادی نشده است. در مورد ورود شیعیان به بنگال هند، دیدگاه‌های مختلف وجود دارد. بنابر نظر برخی، نخستین شیعیانی که به این سرزمین قدم نهادند، بازرگانان، دانشمندان و جهان‌گردان عرب و ایران بودند. در برخی کتاب‌ها، به مهاجرت مسلمانان به بنگال در زمان ترکان عثمانی و سلاطین مغول، در بنگال از مناطق مختلف جهان مانند ازبکستان، تاجیکستان، ایران و کشورهای عربی به منظور کسب شغل، بازرگانی و تبلیغ اسلام، اشاره شده است. (آخوند زاده، ۱۰) شیعیان، قبل از فتح بنگال به دست محمد بختیار خلجی، در لباس صوفیان وارد این سرزمین شدند و در حال تقیه بودند.

بنابر نظر برخی مورخان مسلمان، تشیع در این منطقه توسط صوفیان گسترش یافت. به مرور زمان، صوفیان و پیروان آنان به پشتیبانی برخی حکمرانان شیعه‌ی مغولی و در مرحله‌ی بعدی به حمایت نوابین مرشدآباد و نواب واجد علی شاه و برخی بازرگانان ثروتمند عرب و ایرانی مقیم بنگال، به مذهب تشیع گرویدند. تاریخ شیعیان بنگال هند بعد از فتح بنگال به دست مسلمانان را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد، تشیع در دوره‌ی حکومت مغولان و تشیع در دوره‌ی نوابین مرشدآباد.

تشیع در دوره‌ی حکومت مغولان

بنابر نظر بعضی از نویسندگان، مذهب تشیع در قرن شانزدهم میلادی، در دوره‌ی حکومت مغولان به بنگال راه یافت؛ (اسعدی، ۲ / ۱۸) اما به احتمال بسیار در اوایل قرن هفدهم میلادی، توسط بازرگانان و جهانگردان ایران گسترش یافت. پادشاه مغول، شاه شجاع (۱۶۳۹-۱۶۶۰م)، از حاکمان شیعه مذهب و مادرش ممتاز محل، پیرو مذهب شیعه بود و تشیع از طریق ممتاز محل، به پادشاهان مغول هند راه یافت. ممتاز محل دختر میرزا غیاث‌الدین، وزیر شاه طهماسب صفوی، بود. امپراتور هند شاه جهان با ممتاز محل ازدواج کرد. مراد و شاه شجاع که ثمره‌ی این ازدواج هستند، آشکارا خود را شیعه معرفی کردند. (مظفر، ۳۳۱-۳۳۲) اکثر امیران دربار شاه شجاع، شیعیان ایران بودند. غیر از شاه شجاع، شیعیان دیگر در دوره‌ی حکومت مغولان، به عنوان جانشین سلطنت مرکزی مغولی هند، در بنگال حکومت کردند. اگر شیعه بودن امپراتورهای مغول هند اثبات شود، نخستین امپراتور مغولی هند، ظهیرالدین محمد بابر (۱۴۸۳-۱۵۳۰م) بود که به بنگال قدم نهاد. او در سال ۱۵۲۸م. برای توسعه‌ی قلمرو حکومت خود به بنگال حمله کرد.

بعد از درگذشت بابر، پسرش همایون (۱۵۰۸-۱۵۵۶م)، امپراتور هندوستان شد. او پس از شکست از افغانی‌های مقیم بنگال، (پی هاردی، ۴۸) به قندهار سپس به دربار شاه طهماسب، پادشاه ایران (آخوند زاده، ۱۳) پناهنده برد. (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۴۰۲) همایون با تشویق شاه طهماسب مذهب تشیع را پذیرفت (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۳۱۵) و شاه طهماسب نیز نیروی کمکی به او داد. (پی هاردی، ۴۸) با ظهور همایون در صحنه‌ی سیاست، نفوذ شیعه در هند و بنگال افزایش پیدا کرد و علت دیگری این که حمیده بانو، همسر همایون، دختر دانشمندی شیعه بود. (آخوند زاده، ۱۳-۱۵) مادر همایون نیز ایرانی بود. (میر شریفی، ۲۸۴) شاه طهماسب، تحت فرماندهی پسر خود، شاهزاده مراد، ۱۴,۰۰۰ (پی هاردی، ۴۸) یا ۱۲,۰۰۰ سواره نظام به همایون داد (رضوی، ۱ / ۳۱۵) که همه‌ی آن‌ها شیعه بودند. آنان پس از حکومت مغول‌ها، دولت‌های مستقل کوچکی در سراسر هند برپا کردند. (مظفر، ۳۳۲-۳۳۳) در سه دسته سپاه مهم همایون (رضوی، ۱ / ۳۲۰) ۶۸ فرمانده ایرانی یا شیعه بودند. (بیات، ۱۷۶-۱۸۷) قبل از سفر همایون به ایران، شیرشاه سوری ایالت بیهار و بنگال را به تصرف خود درآورد. همایون سپاه خود را به سرکوب آن فرستاد؛ اما شیرشاه ارتش همایون را شکست داد. همایون به بنگال رفت و بین

شیرشاه و همایون جنگ‌های متعدد رخ داد و همایون شکست خورد. (بهبهانی، ۱ / ۲۸۳) همایون در سال ۱۵۳۸-۱۵۳۹م. در شهر گور یا لکهنوتی مدتی سکونت داشت.

بعد از همایون، پسرش جلال‌الدین محمد اکبر (متولد ۱۵۴۲م.) امپراتور هندوستان شد. اکبر با تأثیرپذیری از مادر خود، مردی سخت مذهبی و سنت‌گرا بار آمد. (محمد هاشم، ۱ / ۲) اکبر در سال ۱۵۷۶م. به بهار و بنگال لشکر کشید (سیدسراج الاسلام، ۱۹۸) و در سال ۱۵۷۹م. (۹۸۷ق.) (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۷۷) سپاه او بنگال را به حکومت مغولان افزود. (فهمی، هندوستان پر اسلامی حکومت، ۴۸۷) اکبر در اوایل فوریه ۱۵۸۱م. برای فروکش کردن شورش میرزا حکیم، بار دیگر به بنگال لشکر کشید. (رضوی، ۱ / ۳۵۲) با درگذشت داودخان کرانی، بنگال ضمیمه هند شد.

حاکمان شیعه در دوره‌ی حکومت مغول

از بین ۳۸ فرمانروای مغول (پیش از استقلال نواب مرشد قلی خان) در بنگال، چند فرمانروا شیعه بودند. از امپراتوران مغولی، بابر، همایون و اکبر، شیعه بودند. منصب‌داران، حکمرانان و سیاست‌مداران شیعه و ایرانی‌های شیعه، تلاشی برای تبلیغ تشیع در این منطقه نکردند. (رضوی، ۱ / ۳۸۵) حاکمان و استانداران شیعه مغولی در بنگال از قبیل: منعم خان (حک ۱۵۷۵م.)

منعم خان، پسر میران بیگ اندیجانی، از امیران ترک دربار همایون و اکبر بود. او به عنوان برادر رضاعی پسر بابر، عسکری، تحت فرمان همایون، به مقام مهم دولتی رسید. در سال ۱۵۶۰م. اکبر لقب «خان‌خانان» و سمت وکالت به او بخشید. منعم خان بعد از سرکوبی شورش اُزبک‌ها، حکمران جونپور و مناطق شرق هند شد. اکبر در سال ۱۵۷۵م. او را برای سرکوبی سلطان افغانی در بنگال، داوود خان کرانی، اعزام کرد. بعد از ناکامی او، اکبر در سال ۱۵۷۴م. به بنگال رفت و سرکوبی داوود خان را بار دیگر به منعم خان و تودرمل واگذار کرد. منعم خان با بیست هزار سپاه در ۲۵ سپتامبر در سال ۱۵۷۴م. به پایتخت بنگال، تاندا، وارد شد. در سوم مارس سال ۱۵۷۵م. در جنگ توکاروی، داوود خان شکست خورد و نزد منعم خان خود را تحویل داد.

اکبر، منعم خان را حاکم بنگال و بهار کرد و این دو ایالت در سال ۱۵۷۶م. به حکومت مغولی اکبر افزوده شد. (سیدسراج الاسلام، ۱۹۸) منعم خان پایتخت را از تاندا به گور منتقل ساخت؛ اما گور قابل سکونت نبود. از این رو، منعم به تاندا بازگشت و در ۲۳ اکتبر سال ۱۵۷۵م.

دنیا را ترک گفت.

خان جهان حسین قلی خان (حک ۱۵۷۶-۱۵۷۸ م.)، پسر ولی بیگ ذوالقدر و پسر خواهر بیرم خان بود. (رضوی، ۱ / ۳۷۸) بیرم خان، پسر سیف علی، از قبیله‌ی شیعی ترکمن (قراقویونلو) بود. (اطهر عباس رضوی، ۱ / ۳۲۵، ۳۲۰، ۳۱۶، ۳۱۳) حسین قلی به خانواده‌ی شیعی تعلق داشت. در سال ۱۵۷۵ م. اکبر لقب «خان جهان» را به او داد و حاکم بنگال شد. نخستین وظیفه‌ی او بعد از حکمران شدن، این بود که بنگال را از دست افغان‌ها پس بگیرد. حسین قلی در ۱۲ ژوئیه ۱۵۷۶ م. (۹۸۴ ق.) در جنگ راج محل، پادشاه افغانی بنگال، داوود خان کرانی، را شکست داد (رضوی، ۱ / ۳۷۸) و در سال ۱۵۷۸ م. در نزدیکی تاندا در گذشت.

خواجه مظفر علی خان تربتی حاکم بنگال (حک ۱۵۷۹-۱۵۸۰ م.)، از کارشناسان مالیاتی اکبر بود، ایرانی با نفوذ و شیعه بود. او چند بار شورشیان را شکست داد اما از روی بی‌تجربگی نتوانست کاملاً بر شورشیان پیروز شود؛ لذا در آوریل سال ۱۵۸۰ م. بدست شورشیان کشته شد. (رضوی، ۱ / ۳۵۰.۳۸۰)

شاه جهان در سال ۱۶۳۵ م. به نواب ابراهیم (متوفای ۱۷۰۹ م.) فرزند مردان علی خان لقب «خان» اعطا کرد. عالمگیر شاه، در سال ۱۰۷۲ ق. او را به حکومت کشمیر گماشت. ابراهیم خان در شورش اهل سنت کشمیر علیه شیعیان، به شیعیان کمک کرد. بعد از مدتی عالمگیر او را به لاهور و سپس به بیهار منتقل کرد؛ اما در سال ۱۰۸۹ ق. مجدداً وی را به کشمیر فرستاد که ۸ سال در آن‌جا خدمت کرد. دوباره بین شیعه و سنی اختلاف شد، عالمگیر او را از کشمیر فراخواند و حکومت بنگال به او واگذار کرد. او بعد از بنگال به اله آباد و برای بار سوم به کشمیر رفت (۱۱۱۳ ق.). وی به حکومت‌های گجرات و کابل نیز منصوب گردید. او در وطن خود ابراهیم آباد «سودهره»، در ۳۰ کیلومتری لاهور، در سال ۱۱۲۱ ق. درگذشت. ابراهیم خان، مدبر و عالم و ادیب بود و به نظام امور می‌پرداخت. او سخاوتمند بود و عقیده‌ای راسخ داشت و به ساختن مساجد و احداث باغ علاقه‌مند بود. او دو فرزند به نام زبردست خان و یعقوب خان داشت. وی تصنیفی دارای هفت جلد به نام «بیاض ابراهیمی» داشت. (حسین، ۴۹-۵۰) ابراهیم خان، شیعه‌ی ایرانی و از جانب جهانگیر حاکم بنگال بود. بین ابراهیم خان و شاه جهان، پسر جهانگیر اختلافی رخ داد. در سال ۱۶۲۴ م.، شاه جهان به بنگال لشکر کشید و ابراهیم خان (حک ۱۶۱۷-۱۶۲۴ م.) در جنگ کشته شد و بنگال به تصرف شاه جهان درآمد. (آشنا، ۵۶)

شاه شجاع (۱۶۳۹-۱۶۶۰م)، عالم و فرهنگ دوست بود و به شاعران فارسی زبان و دانشمندان دربار که اکثر آنان ایرانی و پیرو مذهب تشیع بودند حمایت مالی می کرد. مشاوران او شیعه بودند. بیش از نصف خدمت کاران او شیعه بودند. مادرش و دو همسرش نیز شیعه بودند. شاه شجاع ۳۰۰ تن از شیعیان را همراه خود به بنگال آورد و آنان را در سراسر بنگال مستقر ساخت. او با انتخاب مذهب تشیع، حمایت امیران ایرانی را جلب کرد. (سعیدالحق، ۳۲۸) او در ۲۳ ژوئیه ۱۶۱۶م. به دنیا آمد و به دستور پدرش، شاه جهان در سال ۱۶۳۹م. حاکم بنگال گشت و بیست سال بر ایالت های اُریسه و بنگال حکومت کرد. او پایتخت را از داکا به راج محل منتقل کرد. آثار ساخت و ساز او در ساحل دریای گنگا هویداست. (بختاور خان، ۱ / ۲۷۷) در دوره ی حکومت او، اُریسه و بنگال آرامش خوبی داشت. شاه شجاع ۲۴ فوریه سال ۱۶۵۸م. در جنگ بهادرپور شکست خورد. (سعیدالحق / ۳۲۹)

میرجمله خان خانان معظم خان (۱۶۶۰-۱۶۶۳م) از بزرگان شیعه ی (آخوند زاده، ۱۵) ایرانی مدتی در بنگال حکومت کرد و تأثیر مهمی در بسط نفوذ تشیع داشت. (اسعدی، ۲ / ۱۸) او از طرف اورنگ زیب، حاکم بنگال شد. اسم اصلی او، محمد سعید بود. وی از امپراتوران مغول، القابات زیادی کسب کرد. وی در سال ۱۵۹۱م. در اردستان اصفهان متولد شد. او منشی بازرگان الماس بود که همراه بازرگانی به هندوستان آمد و به تجارت الماس پرداخت و چند معدن الماس اجاره کرد. او صاحب کشتی های فراوان و بازرگانی بزرگ شد. میرجمله در دستگاه حکومت پادشاه گولکنده به مقام وزارت و نخست وزیری رسید. او منطقه ی کرناتک را تصرف کرد. این موضوع سبب ترس پادشاه گولکنده شد. امپراتور شاه جهان او را فرماندهی ۱۲۰۰۰ سرباز ساخت. او سپس نخست وزیر شد. وقتی اورنگ زیب امپراتور شد، میرجمله را به جنگ شاه شجاع فرستاد و او تا داکا شجاع را دنبال کرد. میرجمله پایتخت را از راج محل به داکا منتقل کرد و به بخش قضایی توجه ویژه ای کرد. (J.N.Sarkar, 1972-74) او به شرکت های بازرگانی خارجی نیز کمک کرد. او فردی، با اخلاق، شجاع، دانشمند و دور اندیش بود (A.Karim) و در نزدیکی خضرپور در ۳۰ مارس ۱۶۶۳م. درگذشت. (Jagadish Narayan)

شایسته خان (حک ۱۶۶۴-۱۶۷۸م)، پسر آصف خان ۲۴ سال حاکم بنگال بود. او ایرانی و شیعه بود. اسم پدر بزرگش میرزا غیاث بیگ اعتمادالدوله بود. عمه او نورجهان، همسر امپراتور جهانگیر بود. او برادر بزرگ ممتازمحل، همسر شاه جهان، بود. هر دو خواهر و برادر شیعه بودند.

(آخوند زاده، ۱۵) اسم اصلی شایسته خان، میرزا ابوطالب خان بود. جهانگیر، لقب «شائسته خان» به او داد. او استاندار ایالت‌های مختلف شد. وی در ۶۳ سالگی به بنگال رسید. اصلاحات حکومتی، جلوگیری از مفاسد کارمندان دولتی، لغو مالیات غیر قانونی و مجازات مجرمان، از فعالیت‌های او بود. شایسته خان به خاطر پیروزی چتوگرام (یکی از شهرهای بنگلادش فعلی) بسیار معروف شد. او برای جلوگیری غارتگری دزدان دریایی و ارتش اراکان (منطقه مسلمان نشین کشور میانمار فعلی)، در سال ۱۶۶۵م. به جزیره‌ی سندپ حمله برد و بر دلاور خان، حاکم سندپ غلبه کرد و چتوگرام به دست وی افتاد.

به خاطر سخت‌گیری در آیین بازرگانی، شایسته‌خان با مخالفت شرکت‌های اروپایی روبرو شد. در مرحله‌ی دوم حکومت او، کمپانی انگلیسی علیه دولت مغول جنگید. او نیز آنان را از بنگال بیرون راند و هرگز راضی به تأسیس پایگاه دائمی انگلیسی‌ها نشد. (کوٹایام، ۴۴۸) شایسته‌خان، معماری بزرگ بود. او در پایتخت، «داکا»، و اطراف آن، چند مسجد، آستانه، قبرستان و قصر ساخت.

منصب داران شیعه در دوره‌ی مغول

در دوره‌ی حکومت مغولان هند، برخی از منصب داران شیعه عازم سرزمین بنگال شدند. البته آنان چندان فعالیت دینی نداشتند. یکی از آنان حکیم ابوالفتح گیلانی که از بزرگان شیعه (رضوی، ۱ / ۳۶۴) و دانشمندی مشهور بود و در فلسفه، حکمت و طبابت شهرت داشت. پدرش عبدالرزاق (متوفی ۹۷۵ق.)، مؤلف مصباح الشریعه، قاضی القضاة لاهیجان بود. برخی، نسب او را به امام موسی کاظم علیه السلام رساندند. او در سال ۹۸۳ق. از شیراز وارد هند شد (حسین، ۶۹) و طبیب دربار اکبر (متولد ۱۵۴۲م.) شد، سپس به مقام‌های سیاسی و نظامی دست یافت. او در اواخر سال ۹۸۷ق.، قاضی و امین بنگال شد. قاضی نورالله شوشتری از دوستان وی بود و نامه‌های متعدد به قاضی نوشت.^۱ ابوالفتح هنگام بازگشت از کشمیر در منطقه‌ی دهمتور مریض شد و درگذشت. او سه فرزند به نام سیدابوالوفاء، سیدخلیل و سیدفتح الله داشت. آثار وی عبارتند از: فتاحی (شرح قانونچه)، قیاسیه (شرح اخلاق ناصری)، چهار باغ (رقعات ابوالفتح)، افادات حکیم ابوالفتح، مثنوی مظهرالاسرار. (حسین، ۶۹-۷۱)

۱. رک: رقعات ابوالفتح گیلانی، دانشگاه پنجاب، لاهور پاکستان، چاپ ۱۹۶۸م.

ابوالفتح برادری به نام نجیب‌الدین همام گیلانی داشت. ابوالفتح و نجیب‌الدین همام و میرزا نورالدین محمد قراری بعد از درگذشت پدر و بی‌توجهی پادشاه ایران، در اردبیل به کسب علوم دین پرداخت. ابوالفتح در پوشش تاجر به هندوستان آمد. بسیاری از مهاجران عراق و خراسان به وسیله‌ی او در هند به سمت دولتی رسیدند. او مربی جهانگیر، پسر اکبر، شد. وی استاد شیخ فیضی و مولانا عرفی شیرازی نیز بود. وی در ماه شوال ۹۹۸ق. در دمتور نیلاب هندوستان درگذشت و در بابا حسن ابدال مدفون گشت. ابوالفتح معاون حاکم بنگال، خواجه مظفرخان تربتی بود و در آوریل ۱۵۸۰م. بعد از کشته شدن مظفرخان تربتی به دست شورشیان، زندانی شد؛ اما از زندان فرار کرد. (رضوی، ۱ / ۳۵۰)

یکی دیگر از منصب داران مغولی حکیم همام بود. امپراتور اکبر در نخستین دیدار، به حکیم همام هدایایی داد (هندوشاه، ۲ / ۲۱۲) و در سال ۱۵۸۱م. به ریاست مناطق حاجی پور (بنگال) و سرو (سرجاواز) منصوب شد. حکیم همام شیعه بود. (رضوی، ۱ / ۳۵۳، ۳۵۴) او قبل از آمدن به بنگال، فرماندهی ۶۰۰ سرباز لشکر اکبر بود. (رضوی، ۱ / ۳۸۳) به دستور اکبر، نگارش تاریخ اسلامی در هند آغاز شد. تقویم سال سوم به حکیم همام واگذار شد. (رضوی، ۱ / ۳۷۱، ۳۷۰)

شاه فتح‌الله نیز از منصبداران شیعیان بوده و در سال ۱۵۸۸م. به دستور اکبر، برای بررسی امور دولت حاکم بنگال شهباز خان، همراه چند نفر به بنگال رفت. (هندوشاه، ۲ / ۳۶۴) از معروفترین آنان، علی قلی بیگ شیر افغن، فرماندار وردهمان، شیعه بود. همسرش، نورجهان که بعد از کشته شدن او، همسر امپراتور جهانگیر شد، (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۱۳۶) نیز ایرانی و شیعه بود. (آخوند زاده، ۱۵) علی قلی، رئیس آشپزخانه‌ی شاه ایران بود. وقتی در ایران پادشاهی جا به جا شد، او به ملتان آمد و توسط بیرم خان وارد ارتش شد و اکبر، سمت مناسبی به او داد و مهرالنساء، دختر - میرزا غیاث (۱۵۹۲م.) که از کارمندان ایرانی دربار بود - را به عقد او درآورد و اراضی وردهمان را به او بخشید. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۱۳۶) جهانگیر نیز او را فرماندهی ارتش وردهمان کرد. (سیدسراج الاسلام، ۲۱۰) احتمالاً به خاطر کشتن شیر، امپراتور به او لقب «شیر افغن» داد. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۱۳۷) شیر افغن بدست ایلچی امپراتور جهانگیر، قطب‌الدین و محافظان قطب‌الدین (فهمی، ۱۳۶-۱۳۷) کشته شد. (سید سراج الاسلام، ۲۱۰) دارایی شیر افغن ضبط و خانواده‌ی او دستگیر شدند. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۱۳۷)

تشیع در دوره‌ی نوابین مرشدآباد

در سال‌های ۱۷۱۷م-۱۷۶۵م. (۴۸ سال)، بنگال زیر نظر حکومت نواب‌های نیمه مستقل قرار داشت. (اسعدی، ۲ / ۲۶) در سال‌های ۱۷۶۵-۱۸۸۰م، نه نواب شیعه به نام ناظم بنگال - که دست‌نشانده انگلیسی‌ها بودند- بر بنگال حکومت راندند. در سرزمین بنگال، بیهار و اُریسه، مجموعاً ۱۶ نواب شیعه به مدت ۱۶۳ سال حکومت کردند. همه‌ی این نوابین مرشدآباد شیعه بودند و با حمایت آنان، مذهب تشیع در بنگال گسترش یافت.

پس از تأسیس سلسله‌ی حکومت‌های ایالتی شیعی در قرن هیجدهم میلادی در بنگال، شیعیان توانستند عقائد خود را آشکار سازند. (رضوی، ۱ / ۲۶) نخستین حکومت مستقل شیعی که در قرن هجدهم به وجود آمد، حکومت مرشدآباد بود و بنیان‌گزار آن مرشد قلی خان است. مرکز فرهنگی این حکومت بزرگ، مرشدآباد، عظیم آباد و جهانگیرنگر (داکا) بود. (اکرام، رود کوثر، ۶۱۸)

مرشد قلی خان، مؤسس دولت شیعی در سرزمین بنگال، بیهار و اُریسه است. فعالیت او در بنگال به عنوان دیوان ایالتی آغاز شد و به منصب ناظم بنگال و اُریسه رسید. درباره‌ی خانواده‌ی وی اطلاعاتی در دست نیست. یکی از امیران اصفهان (ایران)، به نام حاج شفیع او را به فرزندی گرفت و بعد از وفات حاج شفیع، مرشد قلی به هندوستان آمد و سردار لشکر مغول شد. او از طرف امپراتور شاه جهان در سال ۱۶۳۵م. مأمور سرکوب شورشیان ناحیه کامان پَهاری گشت. (آشنا، ۲۱۷) اورنگ زیب، نائب السلطنت دکن در سال ۱۶۵۲م. با کمک مرشد قلی اصلاحاتی در امور مالی انجام داد. (سیدسراج الاسلام، ۲۱۹) وقتی اورنگ زیب پادشاه شد، او را در سال ۱۷۰۱م. حاکم بنگال کرد (احمد، ۲۶) و لقب «کار طلب خان» به او داد. او همیشه با عظیم‌الدین، ناظم بنگال اختلاف داشت. در سال ۱۷۰۲م. اورنگ زیب برای تشکیل اداره و دفتر در مرشدآباد به او اجازه داد. مرشد قلی در سال ۱۷۰۳م. به جنوب رفت و در قبال اعطای ثروت بنگال، از اورنگ زیب لقب «مرشد قلی خان» گرفت. مرشد قلی بعدها نیز از بنگال به اورنگ زیب مالیات می‌فرستاد. (سعیدالحق، ۳۵۲)

بعد از درگذشت اورنگ زیب (۱۷۰۷م.)، در دوره‌ی بهادرشاه، مرشد قلی به جنوب فرستاده شد اما دو سال بعد (۱۷۱۰م.) به بنگال برگردانده شد. او در سال ۱۷۱۳م، جانشین پسر فرخ سیر،

فرخنده سیر، شد. او بعد از درگذشت فرخنده سیر، جانشین حاکم بنگال شد و در سال ۱۷۱۶م. به سمت نظامت بنگال رسید و القابات زیادی کسب کرد. وی در سال ۱۷۱۷م. پایتخت را از داکا به مرشدآباد منتقل کرد (آخوند زاده، ۱۴) و در سال‌های ۱۷۰۰-۱۷۱۷م. از طرف حکومت مغولی والی بنگال شد. (پی هاردی، ۶۹) مرشد قلی در سال ۱۷۲۲م. زمینداری را اصلاح کرد و داد و ستد داخلی بنگال پیشرفت کرد. مرشد قلی، مسجد کارطلب خان (مسجد بیگم بازار) و مسجد جامع مرشدآباد را ساخت. او مذهبی بود و هیچ‌گاه از شریعت منحرف نشد. او با دست خود از قرآن نسخه برداری می‌کرد و به مقامات مقدس هدیه می‌داد. او پیرو مذهب تشیع بود. (آخوند زاده، ۱۵) وی در ۳۰ ژوئیه سال ۱۷۲۷م. دنیا را ترک گفت.

بعد از درگذشت مرشد قلی خان، دامادش، شجاع‌الدین محمد خان در سال‌های ۱۷۲۷-۱۷۳۹م. نواب بنگال بود. او هنگام مرگ اورنگ زیب، استقلال حکومت خود را اعلام کرد. (سیدسراج الاسلام، ۲۵۹) خانواده‌ی شجاع‌الدین و همسرش نیز شیعه بودند. امپراتور دهلی محمدشاه در قبال پذیرش میلیون‌ها روپیه از مالیات بنگال، به او لقب «مؤتمن الملک شجاع الدوله اسد جنگ» داد. او امور مملکت را به حاج احمد، عالم چاند، جگت سیته و فتح چاند واگذار کرده بود. در سال ۱۷۳۳م. بهار در ایالت بنگال ادغام شد. نواب، این سرزمین را به چهار قسمت تقسیم کرد و خودش بر منطقه‌ی مرکزی حکومت کرد و جانشینانی در سه منطقه‌ی دیگر گماشت. در دوران شجاع، بنگال امنیت داشت. شجاع‌الدین در سال ۱۷۳۹م. از دنیا رفت و در مرشدآباد دفن شد.

سرفرازخان، فرزند شجاع‌الدین (سیدسراج الاسلام، ۲۵۹) در سال ۱۷۳۹م. با لقب «علاءالدین حیدر جنگ» بر تخت حکومت مرشدآباد نشست. وی در امور دولتی کم تجربه بود. برخی از امیران تلاش کردند او را از حکومت برکنار سازند. بعد از آشکار شدن توطئه، حاج احمد را از مقام دیوانی برکنار کرد. حاج احمد، برادر کوچکش علی وردی خان را که در آن زمان جانشین حاکم در بهار بود علیه سرفراز شوراند و حمایت عالم چاند و جگت سیته را جلب کرد. در این زمان، علی وردی خان از سلطنت مغول، سند حکمران بنگال، بهار و اُریسه را رسماً از آن خود ساخت. علی وردی خان برای سرکوبی سرفرازخان حرکت کرد و در منطقه‌ی گیریا جنگ شدید رخ داد و سرفراز کشته شد. بعد از کشته شدن سرفرازخان، حکومت سلسله‌ی مرشد قلی خان در تاریخ بنگال به پایان رسید.

علی وردی خان (۱۶۷۶-۱۷۵۶م.) (کوئیام، ۴۸۷) با نام اصلی میرزا محمد علی و لقب «شجاع الملک، حسام الدوله، مهابت جنگ، نواب ناظم بنگال بیهار و اُریسه» و پدرش شاه قلی خان میرزا محمد مدنی، عرب نژاد و از کارمندان دربار میرزا اعظم شاه، پسر دوم اورنگ زیب بود. مادر علی وردی از قبیله‌ی ترک افشار خراسان و دختر نواب عقیل خان بود. احتمالاً به‌خاطر مادرش او را برخی نویسندگان، ایرانی پنداشتند. (مظفر، ۳۳۷) بعضی نویسندگان او را الله‌وردی خان نامیده‌اند. (آخوند زاده، ۱۵؛ مظفر، ۳۳۷) علی وردی خان در سال ۱۷۴۰م. سرافرازخان، فرمانروای بنگال، بیهار، و اُریسه، را مغلوب ساخت و این سه ایالات مهم هند را در اختیار خود درآورد (اسعدی، ۲ / ۲۶) و در سال‌های ۱۷۴۰-۱۷۵۶م. حاکم مستقل شد. (اسپیر، ۲ / ۱۰۷) او بعد از شکست دادن سپاه مرات‌ها (آخوند زاده، ۱۴) در بنگال امنیت برقرار کرد. (کوئیام، ۴۸۷) علی وردی خان، شیعه (آخوند زاده، ۱۵) و بسیار دانا بود. همیشه اشرار را تحت کنترل نگه می‌داشت تا شورش نکنند. (بهبهانی، ۲ / ۴۶۸-۴۶۹)

وضعیت سراسر کشور به خاطر سقوط دولت مغولان، حمله‌ی نادر شاه، تهاجمات مرات‌ها و توطئه‌های انگلیسی‌ها، وخیم بود. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۴۱) علی وردی برای حل این مشکلات تلاش‌های فراوان کرد. او در آخر عمر نوه‌ی خود، سراج الدوله را جانشین خود ساخت (مظفر، ۳۳۷) و ۱۰ یا ۱۶ آوریل ۱۷۵۶م. (اسپیر، ۲ / ۱۰۸) (نهم رجب ۱۱۶۹ق.) در بیماری استسقاء درگذشت. (بهبهانی، ۲ / ۴۶۷) علی وردی سه دختر به نام‌های مهرالنساء معروف به گهسیتی بیگم، منیرا بیگم و آمنه بیگم داشت. علی وردی، به علماء، سادات و دانشمندان محبت می‌ورزید. (بهبهانی، ۲ / ۴۶۶) او مرید علامه سیدمحمد علی عالم بزرگ شیعی بود. (اکرام، رود کوثر، ۶۲۶) علی وردی بعد از نماز عصر نشست‌های علمی و دینی برگزار می‌کرد. دانشمندان در حضور او به عنوان تبرک متون کتاب‌های امامیه را می‌خواندند و حدود دو ساعت درباره‌ی مسائل دینی و علمی گفتگو می‌کردند. (اکرام، رود کوثر، ۶۲۷-۶۲۸)

سراج‌الدوله (متولد ۱۷۳۳م.) نوه‌ی علی وردی خان (سید سراج الاسلام، ۲۵۹) و فرزند نواب زین‌الدین احمد خان هیبت جنگ پسر حاجی احمد، (بختاور خان، ۲ / ۴۶۷) و مادرش آمنه بیگم بود. علی وردی او را فرمانده ارتش بحری شهر داکا کرد و در سال ۱۷۴۶م. در جنگ علیه مرات‌ها، همراه داشت. او سراج الدوله را در سال ۱۷۵۲م. جانشین خود ساخت. سراج‌الدوله آخرین حاکم خود مختار شیعه‌ی بنگال، در ۲۰ سالگی به حکومت رسید. حکومت او با بحران‌های پیاپی

رو به رو شد؛ چون اوضاع بنگال آشفته بود. سرشناسان هندو از این که اقلیتی مسلمان بر آنان حکومت کنند ناراضی بودند. (اسپیر، ۲ / ۱۰۸) برخی از امیران، دشمن سرسخت وی شدند. حکومت سراج الدوله برای بعضی از امیران، نوعی تهدید بود؛ چون نواب به جای حمایت از امیران قدیم، به افراد و قبایل و مذهب دیگر قدرت و مقامات بخشید. از طرف دیگر، انگلیسی‌های مقیم بنگال در سال ۱۶۹۴م. قدرتمند شدند و در سال ۱۷۱۶م. انبارها و خانه‌های مسکونی در اطراف قلعه کولکاتا دیوارهای محکم ساختند. انگلیسی‌ها از این کار دست برداشتند. (اسپیر، ۲ / ۱۰۹) زمانی که انگلیسی‌ها دستورهای نواب درباره‌ی جلوگیری ساخت دیوارهای قلعه‌ی کولکاتا و تحویل دادن پسر خائن راج بلبه، کرشن داس را رد کردند، او در قاسم بازار کاخ تجارتی انگلیسی‌ها را تحریم ساخت و کولکاتا را تصرف کرد و انگلیسی‌ها را از بنگال اخراج کرد. انگلیسی‌ها به جزیره‌ی (فولتا) پناه بردند (سید سراج الاسلام، ۲۵۹) و شهر سقوط کرد. (اسپیر، ۲ / ۱۰۹) بعد از مدتی، بین نواب و انگلیسی‌ها توافق برقرار شد و نواب به انگلیسی‌ها خسارت پرداخت. انگلیسی‌ها در صدد جایگزین سراج الدوله بودند تا بتوانند خواسته‌های خود را برآورده سازند. آنان میر جعفر، جگت سیتة و بعضی از امیران حریص را جذب کردند. کمپانی به فرماندهی کلائیو و وات سن، به طرف مرشدآباد حرکت کرد. در ۲۳ ژوئن ۱۷۵۷م. نواب در میدان پلاسی در مقابل انگلیسی‌ها ایستاد. (نقوی، ۱۳۲) سراج الدوله فردی عمیقاً مذهبی بود. (آخوند زاده، ۱۴)

علل سقوط حکومت نوابین

بعد از مطالعه دقیق در مورد تاریخ نوابین مرشدآباد، اطلاعاتی که به دست می‌رسد معلوم می‌شود که درباره‌ی سقوط و انحطاط حکومت مقتدر نوابین شیعی بنگال هند، علت‌های مختلف وجود دارد. به‌خاطر نبودن وسعت در این تحقیق، فقط به فهرست مهم‌ترین علت‌ها اشاره می‌شود. **الف.** حمایت هندوها از انگلیسی‌ها و توطئه‌ی آنان علیه سراج الدوله؛ (کوتایام، ۴۹۴، ۴۹۱، ۴۸۸، ۴۵۶؛ شکیل افروز، مقدمه)

ب. خیانت سرداران لشکر و وزیران؛ (آخوند زاده، ۱۴، ۲۲؛ فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۶۱؛ اسپیر، ۲ / ۱۱۰)

ج. قبول مشورت نادرست از امیران؛ (بهبهانی، ۲ / ۴۶۷)

د. تفرقه‌ی مسلمانان و سیاست‌های تفرقه افکنانه کمپانی هند شرقی؛ (آخوند زاده، ۱۴؛

مظفر، ۳۳۷؛ جمشیدی بروجردی، ۶۵)

۵. عشرت طلبی نواین و رقابت امیران؛ (بهبهانی، ۱ / ۳۵)

و. کم سن و بی تجربه بودن سراج‌الدوله؛ (بهبهانی، ۱ / ۴۶۷)

ز. عدم توجه به خطر انگلیسی‌ها؛ (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۴۵۸)

ح. نداشتن آموزش نظامی، تاکتیک جنگی و سلاح جدید سربازان نواب؛ (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۴۵۸)

ط. دستگاه اطلاعاتی ضعیف. (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۴۶۲)

میر جعفر علی خان (متوفی ۱۷۶۵م.) فرزند سیداحمد نجفی بود. علی وردی خان، خواهر خود، شاه خانم را به عقد میر جعفر درآورد و مقام بخشی، یعنی مقام اول بعد از نواب، را به او داد. (بهبهانی، ۲ / ۴۶۸-۴۶۹) میر جعفر علیه سراج‌الدوله شورش کرد. سراج‌الدوله او را از مقامش برکنار کرد. انگلیسی‌ها برای خلع حکومت سراج‌الدوله در آوریل ۱۷۵۷م. میر جعفر را با خود همراه کردند. میر جعفر نیز در جنگ پلاسی به سراج‌الدوله خیانت کرد و نواب به دستور میرن، پسر میر جعفر، به دست محمدی بیگ کشته شد.

کلائیو در ۲۹ ژوئن، میر جعفر را بر تخت نشاند؛ (مظفر، ۳۳۷) اما حاکم اصلی، کمپانی هند شرقی بود (اکرام، موج کوثر، ۷۳) و انگلیسی‌ها سراسر بنگال را تصرف کردند. (مظفر، ۳۳۷) در سال ۱۷۶۰م. (سیدسراج الاسلام، ۲۶۰) هنری و انسیتارت^۱ او را معزول و میر قاسم را به جای وی نشاند؛ (اسعدی، ۲ / ۲۷) البته میر قاسم با انگلیسی‌ها درگیر شد. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۶۱) کمپانی هند شرقی بعد از پیروزی در جنگ بکسر سال ۱۷۶۳م. با میر قاسم، میر قاسم را برکنار کرد (سید سراج الاسلام، ۲۶۰) و میر جعفر را دوباره در سال ۱۷۶۳-۱۷۶۵م. به فرمانروائی باز گرداندند، (کوٹایام، ۴۳۴-۴۳۵) اما اقتدار در دست انگلیسی‌ها بود (مظفر، ۳۳۷) و میر جعفر تحت حمایت انگلیس حکومت می‌کرد. (اسعدی، ۲ / ۲۷؛ بهبهانی، ۱ / ۳۶) او در سال ۱۷۶۵م. دنیا را ترک گفت. (سید سراج الاسلام، ۲۶۰)

کمپانی هند شرقی در ۲۰ اکتبر سال ۱۷۶۰م. میر جعفر را خلع و داماد او، میر قاسم را بر تخت مرشدآباد نشاند. (اسپیر، ۲ / ۱۱۲) او برای استقلال تلاش کرد (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۴۸) و در اوایل حکومت، بر خلاف تمایل درونی خود، به نفع انگلیسی‌ها فعالیت کرد و

۱. Henry Vansittart فرماندار انگلیس در بنگال از ۱۷۶۰م/۱۷۴۱ق تا ۱۷۶۴م/۱۱۷۸ق، و جانشین کلائیو بود.

در سال ۱۷۶۰م. منطقه‌ی وِردَهمان را به کمپانی هند شرقی داد. (کوئیام، ۴۶۳) او به انگلیسی‌ها دارایی‌های زیادی داد؛ اما به خاطر قانون مداری میر قاسم، رابطه‌ی او و انگلیسی‌ها تیره شد. نواب، مالیات بازرگانان بومی را کاهش داد و مالیات خارجی‌ها را افزود و به تجار بومی تسهیلات زیادی بخشید. انگلیسی‌ها تجارت با بومیان را برای خود تحقیر حساب کردند و برای افزایش مالیات بر بازرگانان بومی بر نواب فشار وارد ساختند.

انگلیسی‌ها در سال ۱۷۶۲م. علیه او لشکر کشیدند. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۶۱) در سال بعدی میر قاسم نیروی مسلحی به سبک اروپائیان تأسیس کرد و به خوبی در مقابل نظامیان کمپانی مقاومت کرد. (اسپیر، ۲ / ۱۴۶) نخست در شهر پتنه (پایتخت فعلی ایالت بیهار) درگیری آغاز شد و شکست خورد. (اسعدی، ۲ / ۲۷) سپس این جنگ در مناطق کتوا، مرشدآباد، گیریا، سوتی، اودوی و مونگیر رخ داد. (سیدسراج الاسلام، ۲۶۰) علت شکست او نفاق سرداران او بود. میر قاسم اموال و خزائن خود را برداشت و از بنگال گریخت (بهبهانی، ۱ / ۲۹۷) و از آخرین امپراتور مغول، جلال‌الدین علی جوهر ملقب به شاه عالم، و شجاع‌الدوله، حاکم آوده درخواست کمک کرد. (اسعدی، ۲ / ۲۷) آنان از نهضت میر قاسم علیه انگلیسی‌ها اعلام حمایت کردند و به سوی شرق رفتند. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۴۸) شاه عالم تلاش کرد قسمتی از بنگال را برای خود حفظ کند؛ (شیمل، ۶۵) اما در ۲۲ اکتبر سال ۱۷۶۴م. در میدان بکسر (دهکده‌ای در غرب ایالت بیهار) مجبور به عقب نشینی شد (اسپیر، ۲ / ۱۱۱) و انگلیسی‌ها تحت فرمان هکتور مونرو (اسعدی، ۲ / ۲۷) آنان را شکست دادند. (سیدسراج الاسلام، ۲۶۰؛ فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۴۸) شاه عالم بعد از شکست در جنگ، انگلیسی‌ها را بنگال، بیهار و اُریسه واگذار کرد (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۴۹، ۳۶۱-۳۶۲) و انگلیسی‌ها برای او بازنشستگی مقرر کردند. (سیدسراج الاسلام، ۲۳۳) شاه عالم مجبور بود منافع سرزمین را به آن‌ها واگذار کند. (شیمل، ۶۵) شجاع‌الدوله نیز برای جنگ بکسر توانایی زیادی را پس داد (سیدسراج الاسلام، ۲۶۰) و به روهیلکهند بازگشت و بدین گونه انگلیسی‌ها در آوده نیز قدم نهادند. میرقاسم ناپدید گشت و در نزدیکی دهلی در سال ۱۷۷۷م. درگذشت.

میر قاسم در مقایسه با حکمران دیگر با لیاقت بود. سبب ناکامی او توطئه انگلیسی‌ها و خیانت فرماندهان ارتش و نفاق بعضی از امیران بود. (فهمی، هندوستان پر مغلیه حکومت، ۳۶۱) انگلیسی‌ها به فرماندهان وی رشوه داده بودند. (مظفر، ۳۳۷)

نوابین غیر مستقل بنگال

انگلیسی‌ها در اواسط قرن نوزدهم میلادی حکومت شیعی مرشدآباد را خاتمه دادند (احمد، ۲۶) و نوابین بعدی که دست نشاندهی کمپانی هند شرقی بودند، به نام ناظم، حکومت کردند و خودشان را نواب خطاب کردند. همه این نوابین، شیعه مذهب بودند.

بعد از درگذشت میر جعفر، (سیدسراج الاسلام، ۲۶۰) سید ناظم‌الدین خان (تولد ۱۷۴۷ م.)، (حک ۱۷۶۵-۱۷۶۶ م.)، نواب بنگال بیهار و اُریسه شد. او از دودمان سادات نجفی‌ها و به نام «شجاع الملک ناظم الدوله نواب ناظم، ناظم‌الدین علی خان بهادر مهابت جنگ» معروف بود. او در سال‌های ۱۷۶۵-۱۷۶۶ م. بر این سرزمین حکومت کرد. او پسر دوم میر جعفر، از همسر سوم، منی بیگم بود. انگلیسی‌ها لقب «ناظم‌الدوله» را به او دادند. ناظم‌الدین در سن هجده سالگی در سوم مارس یا پنجم ماه فوریه ۱۷۶۵ م.، بعد از مرگ میر جعفر به حکومت رسید. انگلیسی‌ها از طرف این نواب جوان، سیدمحمدرضا خان را نائب دیوان ناظم مقرر کرد. یکی از امیران هندی، نندکمار همیشه او را علیه رضاخان می‌شورانید. انگلیسی‌ها قدرت حکومتی و نظامی را ۳۰ سپتامبر ۱۷۶۵ م. از او می‌گیرند. او مجبور شد تاوان زیادی در مقابل جنگ بکسر پرداخت کند و مناطق آکوره و اله‌آباد به انگلیسی‌ها رسید. (احمد، ۲۶۰) ناظم‌الدین در ۸ مه ۱۷۶۶ م. در جوانی به طور اسرار آمیز درگذشت. او در جعفر گنج «مرشدآباد» به خاک سپرده شد. بعد از مرگ ناظم‌الدوله، برادر نابالغ او، سیف‌الدوله (نجابت علی خان) جانشین شد.

سید نجابت علی خان (تولد ۱۷۵۰ م.)، ملقب به «سیف الملک سیف الدوله نواب ناظم سیدنجات علی خان بهادر شهامت جنگ»، در دوم مه سال ۱۷۶۶ م. به حکومت رسید که تا دهم مارس سال ۱۷۷۰ م. برقرار بود. نجابت علی پسر میر جعفر علی خان از همسر سوم میر جعفر، منی بیگم، به دنیا آمد. او از سادات نجفی‌ها بود. او در ۱۰ مارس سال ۱۷۷۰ م. درگذشت و بعد از او سید اشرف علی به حکومت رسید.

سید اشرف علی خان، از دودمان سادات نجفی‌ها بود. اشرف علی فرزند میر جعفر علی خان و راحت النساء بود. او به سرپرستی نفیسه النساء (مجهلی بیگم) پرورش یافته بود. وی در ۲۱ مارس ۱۷۷۰ م. بر تخت حکومت بنگال، بیهار و اُریسه نشست. او سه روز بعد درگذشت. سپس مبارک علی خان جانشین او شد. او در سال‌های ۱۷۷۰-۱۷۹۳ م. نواب بنگال بود و بابر علی خان، جانشین نواب مبارک علی خان شد. بابر علی خان از سال ۱۷۹۳-۱۸۱۰ م. نواب بنگال بود. بعد از

بابر علی خان، زین‌العابدین علی خان از سال ۱۸۱۰-۱۸۲۱م. نواب بنگال بود. بعد از درگذشت زین‌العابدین علی خان، احمد علی خان از سال ۱۸۲۱-۱۸۲۴م. نواب بنگال شد. بعد از وفات احمد علی خان، سید مبارک علی خان دوم (تولد ۱۸۱۰م. متوفی ۱۸۳۸م.) ناظم بنگال شد. او از سال ۱۸۲۴م-۱۸۳۸م. بر بنگال حکومت کرد. او منصور علی خان را جانشین خود قرار داد. نواب سید منصور علی خان، از سلسله‌ی سادات نجفی بود. او در ۲۹ اکتبر سال ۱۸۳۰م. متولد شد. وی در سال‌های ۱۸۳۸-۱۸۸۰م. نواب بنگال بود. او به خاطر انتقاد از موقعیت خود در سال ۱۸۸۰م. از نواییت کناره‌گیری کرد. اختیار کامل بنگال از سال ۱۷۷۳م. در دست کمپانی هند شرقی بود و نواب بازیچه دست انگلیسی‌ها بود. منصور علی در سال ۱۸۸۴م. در بیماری وُبا از دنیا رفت و پسر ارشد خود، نواب سید حسن علی میرزا خان را جانشین خود کرد؛ البته نواییت او از طرف انگلیسی‌ها لغو شد.

علل سقوط حکومت شیعی بنگال هند

برپایی دولت شیعی در مرشدآباد در قرن هجدهم میلادی، باعث شد شیعیان خدمات فراوانی به تاریخ و تمدن هند بکنند. (اکرام، رود کوثر، ۳۵) مرشدآباد نیز به مزرک مهم سیاسی تبدیل شد. مرشد قلی خان و نوایین و والیان (ناظمین) بنگال برای آبادانی آن تلاش کردند؛ (علی خان، ۷) اما بعد از حکومت ۱۶۳ ساله نوایین شیعه دچار انحطاط شد و مهم‌ترین علل سقوط این حکومت شیعی عبارت است از:

۱. پایداری انگلیسی‌ها و بدست گرفتن مراکز مهم تجاری و اقتصادی بنگال؛
۲. تفرقه بین منصب داران، فرمانداران ارتش و خانواده‌ی سلطنتی و غفلت نوایین؛
۳. رفاه طلبی، اشرافیت، زندگی متجملانه و استبداد نوایین؛
۴. وسعت سرزمین‌های حکومت و اقوام گوناگونی با نژادها، زبان‌ها، ملیت‌ها و گرایش‌های متعدد؛

۵. درگیری با حکومت‌های همسایگان مجاور مانند مرات‌ها و راجه‌های ناگپور،،،،

۶. ضعف در شیوه‌های رزمی، فنون نظامی و...

وضعیت دینی شیعیان در دوره‌ی نوابین

نوابین مرشدآباد از شیعه‌ی دوازده امامی بودند. نواب مرشد قلی خان، اولین بار در بنگال، دهه‌ی اول محرم الحرام را تعطیل رسمی اعلام کرد. به تشویق مرشد قلی خان، عزاداری در ماه محرم از بزرگ‌ترین مراسم بنگال شناخته شد. در این ایام برای جلب رضایت نوابین و شیعیان، زمینداران سنی و هندو عزاداری می‌کردند. راجه‌های ناتو و وردَهمان جذّاب‌ترین شبیه ضریح امام حسین (علیه‌السلام) را در بنگال می‌ساختند و هیئت عزاداری به راه می‌انداختند. زمینداران بزرگ در خیابان‌ها همراه شبیه ضریح و آهنگ‌های غم انگیز پیاده راه می‌رفتند. هنوز هم روبروی قصر هزار در، حسینیه‌ی بزرگ وجود دارد که از بزرگ‌ترین حسینیه هندوستان می‌باشد. بسیاری از مقامات رسمی بنگال و نواب‌های آن، شیعه بودند اما معارف شیعه در این سرزمین چندان رواج نیافت. (اسعدی، ۲ / ۱۸)

اوضاع فرهنگی در دوران نوابین

نوابین و حتی زنان مرشدآباد در فعالیت‌های ادبی و علمی شرکت می‌کردند و این شهر گهواره‌ی علم و ادب و مرکز علم و تمدن و ادبیات اردو در بنگال شد. (علی خان، ۳) در قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی، فعالیت‌های ادبی مرشدآباد در سراسر هندوستان معروف بود. پیش از سقوط، مرشدآباد از مرکز مهم ادبیات هند بود. (علی خان، ۱۷) در سده‌ی سوم قرن هجدهم میلادی، تهاجم سیاسی علیه دهلی آغاز شد و شاعران، ادیبان، علما، بازرگانان و... (علی خان، ۲۴) به طرف شرق هند کوچ کردند. بعد از فروپاشی حکومت‌های اوده و پتنه، اهل علم و هنر به مرشدآباد هجرت کردند. نوابین، امیران و والیان این سرزمین، آنان را طوری پشتیبانی کردند که تعداد زیادی از آنان به این شهر، ماندند. با قیام آنان، محافل شعر و سخن رونق گرفت و علم و ادب طوری گسترش یافت که این شهر مرکز فعالیت علمی و ادبی قرار گرفت (علی خان، ۷) و این شهر مرکز داد و ستد فرهنگ و ادب شد. (علی خان، ۱۷) از قرن هجدهم میلادی، از نواب مرشد قلی خان تا دوران حکومت نواب میر قاسم از دهلی، لکهنوء و عظیم آباد هزارها نویسنده و دانشمند به مرشدآباد کوچ کردند. (علی خان، ۲۴)

مردم بومی بنگال برای خشنودی حاکمان و ورود به دستگاه حکومتی، زبان‌های فارسی و عربی را فرا می‌گرفتند. در زمان حکومت مغولان، فارسی، زبان دربار بود. بنابر این در اشعار و

نوشته‌های شاعران و نویسندگان بنگال، تأثیر فراوان زبان فارسی بر زبان اردو مشاهده می‌شود. (علی خان، ۲۲-۲۴)

وضعیت اجتماعی - اقتصادی شیعیان در دوران نوابین

در قرن هجدهم میلادی، حکومت شیعیان مرشدآباد با برادران اهل سنت تعامل زیادی داشت. اهل سنت نیز با آنان برخورد دوستانه و تعامل داشتند. در تاریخ اسلامی هند، جدا کردن شخصیت‌های شیعه و سنی از یکدیگر کار سختی است؛ چون شیعیان تقیه و احتیاط می‌کردند. (اکرام، رود کوثر، ۳۵) حکومت نوابین، با دیگر اقوام، به ویژه با هندوها که در اکثریت بودند، بیش از حد تعامل داشت. بسیاری از هندوها در دوران حکومت نوابین شیعی بنگال، در سمت‌های کلیدی مستقر بودند؛ حتی بعضی از هندوهای بنگالی به وزارت منسوب بودند و در بعضی از کارها، نوابین به هندوها بیش از مسلمانان تکیه می‌کردند.

مرشد قلی خان و علی وردی خان ترجیح می‌دادند اداره نظام جمع آوری مالیات را به هندوها بسپارند که از نظر طبقاتی و سنت شغلی قوم خود مناسب‌ترین افراد برای این کار بودند. (پی هاردی، ۶۳) مرشد قلی خان مسلمانان را کمتر در کارهای اداری انتخاب می‌کرد. مرشد قلی خان بیشتر تحصیلداران مالیاتی و قانون‌گوهای (ضباط‌های حساب‌های مالیاتی دهکده) را هندو می‌گماشت. کارگزاران و زمیندارانی که مالیات‌ها را جمع آوری می‌کردند اکثراً هندو بودند. (پی هاردی، ۷۰) علی وردی خان هندوها را در مقامات مهم اداری گماشت و به فعالیت‌های بازرگانی آنان حمایت می‌کرد. بدون رضایت و آگاهی هندوها انجام دادن فعالیت مهم ممکن نبود. در زمان سراج‌الدوله، هندوها بر مقامات کلیدی دولت قابض بودند. (سیدسراج الاسلام، ۲۵۹)

در زمان نواب علی وردی خان، بنگال از نواحی بسیار ثروتمند هند بود. این سرزمین پنبه، ابریشم و موسلین بسیار تولید می‌کرد. (اسعدی، ۲ / ۲۶) بین بازرگانان و حکومت این سرزمین روابط خوبی برقرار بود. (بهبهانی، ۲ / ۴۶۶) در دوران نواب شجاع‌الدین محمد خان (۱۷۲۷-۱۷۳۹م.) ارزانی در بنگال، بیهار و اُریسه بود. او بارها میلیون‌ها روپیه از زمینداران بنگال به عنوان مالیات گرفت و به امپراتور دهلی تقدیم کرد.

کلائیو، فرماندار انگلیسی، مرشدآباد را در سال ۱۷۵۷م. این گونه توصیف کرد: «به وسعت و ثروت لندن؛ با این تفاوت که در این جا افرادی هستند که اموال و ثروتی خیلی بیش از ثروتمندان

لندن دارند.» (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۴۷۰) اغلب ساکنان شهر مرشدآباد در آن زمان، شیعه بودند. بنابر این، شیعیان مرشدآباد در آن زمان، بسیار ثروتمند بودند.

دارایی‌هایی که انگلیسی‌ها در سال‌های ۱۷۵۷-۱۷۷۲م. تصرف کردند، قابل تصور نیست. تصرفات این دارایی‌ها به نام تصرفات پلاسی^۱ معروف شد. پس از جنگ پلاسی، ثروت و منافع عظیمی در اختیار آنان قرار گرفت که از آن‌ها برای جنگ با مرات‌ها و دیگران استفاده کردند. (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۴۶۳) بعد از جنگ پلاسی، انگلیسی‌ها از میر جعفر علاوه بر گرفتن اختیارات شهرهای مهم تجاری بنگال، مجوز تجارت بدون پرداخت گمرک، جبران خسارت سقوط کمپانی در حمله‌ی سراج‌الدوله در کولکاتا و از خزانه‌ی دولتی بنگال یک و نیم میلیون لیره استرلینگ گرفتند. و از میر قاسم دویست هزار لیره گرفتند. سه سال بعد، جانشین او مجبور به پرداخت صد و سی و نه هزار لیره به انگلیسی‌ها شد. قرار شد بعد از آن، انگلیسی‌ها از پرداخت هرگونه عوارض و مالیات در بنگال معاف باشند. (اسپیر، ۲ / ۱۰۹-۱۱۲)

در نتیجه‌ی این تصرفات، انگلیسی‌ها توانستند رقبای خود را در سراسر بنگال نابود سازند و عملاً سرتاسر بنگال، به علت طبیعت آرام و مردم صلح جوی آن، در اختیار کمپانی قرار گرفت. هر بازرگانی که چند هزار نفر از اراذل و اوباش را استخدام می‌کرد، می‌توانست مأموران نواب و مردم روستاها را کتک بزند. (اسپیر، ۲ / ۱۱۲) علاوه بر این، در نتیجه‌ی این تصرفات، در سال ۱۷۷۱م. در بنگال قحطی به وجود آمد. در این قحطی، ۱/۳ جمعیت مرشدآباد و حدود نصف جمعیت اطراف آن جان خود را از دست دادند. (کوتایام، ۴۷۳) نهرو نیز گفته است: یکی از عواقب حکومت آن‌ها قحطی مهیبی بود که در سال ۱۷۷۰م. در ایالت بنگال و بیهار پیش آمد و بیش از ۱/۳ جمعیت این نواحی ثروتمند و پهناور و پُر جمعیت را کشت. (جواهرلعل نهرو، ۱ / ۴۵۵)

۱. Plassey Plunder.

منابع فارسی و عربی:

۱. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی الکریم الشیبانی، الکامل فی التاریخ، ج ۳، نشر مؤسسه التاریخ العربی، بیروت، لبنان، ۱۹۶۵م.
۲. رویمر، رهانس روبرت، ایران در راه عصر جدید، تاریخ ایران از سال ۱۳۵۰ تا ۱۷۵۰م، ترجمه آذر آهنچی، اول، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۰.
۳. جمعی از نویسندگان، ایران و هند «مجموعه مقالات فرهنگی» بین المللی الهدی، تهران، ایران، ۱۳۸۵ ش.
۴. طباطبای، سیدعلی عزیرالله، برهان مآثر، جامعه دهلی، ۱۳۵۵ق.
۵. شاهدقبال، بنگال کی صوفیای کرام، فصلنامه‌ی راه اسلام، شماره‌ی ۱۹۳.
۶. زیب حیدر، «پشتیبانی پادشاهان قطب شاهی از دانشمندان، سخنوران و سرایندگان فارسی»، ترجمه: بشارت محمود میرزا، دانش، شماره ۴۶، ۱۳۷۵.
۷. نمر، عبدالمنعم، تاریخ الاسلام فی الهند، قاهره، الهیئه المصریه للکتاب، ۱۴۱۰ق.
۸. رامپوری، محمد نجم، تاریخ اوده، کراچی، ۱۹۷۸م.
۹. خانزمان خان، غلامحسین خان، تاریخ آصف جاهیان/گلزار آصفیه، به اهتمام محمد مهدی توسلی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷.
۱۰. رضوی، منظرعباس، تاریخ سیاسی اوده در هند، سخن تاریخ، شماره ۶.
۱۱. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، ترجمه: سید محمد باقر حجتی، نشر فرهنگ اسلامی، ایران، پنجم، ۱۳۷۹ ش.
۱۲. هندوشاه، محمد قاسم، تاریخ فرشته، ج ۲، ۱، تصحیح: محمد رضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ایران، ۱۳۸۸ ش.
۱۳. سیهرندی، یحیی، تاریخ مبارکشاهی، به کوشش محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۳۱م.
۱۴. اسپیر، پرسپوال، تاریخ هند، ج ۲، ترجمه: همایون صنعتی زاده، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۷ ش.
۱۵. محمد مهدی، آخوند زاده، تجزیه‌ی شبه قاره‌ی هند و استقلال بنگلادش، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، وزارت امور خارجه، تهران، ایران، ۱۳۶۵ ش.
۱۶. بیات، بایزید، تذکره‌ی همایون و اکبر، تصحیح: محمد هدایت حسین، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲ ش.

۱۷. محمد هاشم، تزک جهانگیری، ج ۱، تهران، ۱۳۵۹ ش.
۱۸. گلی‌زواره، غلامرضا، جغرافیای جهان اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. اسعدی، مرتضی، جهان اسلام، ج ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ ش.
۲۰. قریشی، محمد زبیر، چشمه‌ی حیات رساله در طب، فصل‌نامه‌ی قند پارسی، شماره‌ی ۱۴.
۲۱. ساعدی شیرازی، میرزا نظام‌الدین احمد بن عبدالله، حدیقه السلاطین، تصحیح سید علی اصغر بلگرامی، حیدرآباد دکن، ۱۹۶۱ م.
۲۲. میرعالم، میرابوالقاسم رضی‌الدین بن نورالدین و شیرازی، سیدعبداللطیف، حدیقه العالم، حیدرآباد دکن، ۱۳۰۹ ق.
۲۳. نقوی، سید محمد، خاندان اجتهاد، شماره‌ی ۶.
۲۴. شیمل، آنه ماری، در قلمروی خانان مغول، ترجمه: فرامرز نجد سمیعی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۶ ش.
۲۵. دهلوی، عبدالودود اظهر، راماین، به کوشش تهران، ۱۳۵۰ ش.
۲۶. ندوی، سلیمان، روابط بازرگانی مسلمانان و هندوستان، مترجم علی بحرانی پور، نامه‌ی تاریخ پژوهان، شماره‌ی ۱.
۲۷. طباطبایی، غلامحسین، سیر المتأخرین، لکهنو، ۱۸۶۶ م.
۲۸. رضوی، اظهر عباس، شیعه در هند، ج ۱، ترجمه: قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۲۹. عارفی، محمد اکرم، شیعیان پاکستان، قم، مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۵ ش.
۳۰. هروی، خواجه نظام‌الدین احمد بن محمد، طبقات اکبری، تصحیح بی.دس.آئی.اس و محمد هدایت حسین، آسیاتک سوسایتی بنگاله، بی جا، بی تا.
۳۱. نهرو، جواهر لعل، کشف هند، ج ۱، ۲، ترجمه: محمود تفضلی شادروان، تهران، امیر کبیر، دوم، ۱۳۶۱ ش.
۳۲. صادقی علوی، محمود، قطب شاهیان، تاریخ سیاسی- فرهنگی و مذهبی، پایان نامه، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵ ش.
۳۳. هندوشاه، محمد بن قاسم، گلشن ابراهیمی، تاریخ فرشته، چاپ سنگی، بی جا، ۱۳۰۱ ق.
۳۴. نوائی، شاه عباس عبدالحسین، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، باب ۳، تهران، ۱۳۶۶ ش.

۳۵. بهبهانی، آقا احمد، مرآت الاحوال جهان نما، ج ۱ و ۲، تصحیح: علی دوانی، تهران، مرکز اسناد و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۳۶. بختاور خان، محمد، مرآت العالم، تاریخ اورنگ زیب، تصحیح ساجده.س.علوی، اداره تحقیقات پاکستان، لاهور، اول، ۱۹۷۹م.
۳۷. پی هاردی، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه: حسن لاهوتی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ش.
۳۸. حسین، سیدمرتضی، مطلع انوار، ترجمه: دکتر محمد هاشم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴ش.
۳۹. ندوی، معین‌الدین، معجم الامکنه، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۳ق.
۴۰. آشنا، میرزا محمد طاهر خان، ملخص شاهجهان نامه، تصحیح: دکتر جمیل الرحمن، مرکز تحقیقات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دهلی نو، هند، اول، ۲۰۰۹م.
۴۱. جمشیدی بروجردی، محمد تقی، ملی گرائی هندو، تهران، وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۷۹ش.
۴۲. خافی خان نظام الملکی، محمد هاشم خان، منتخب اللباب در احوال سلاطین ممالک دکن، گجرات و خاندیش، مخاطب به تصحیح سرولزی هیگ، انجمن آسیای بنگاله، کلکته، ۱۹۲۵م.
۴۳. نظام الملکی، محمد هاشم خافی خان، منتخب اللباب، ج ۱، به کوشش: کبیرالدین احمد و غلام قادر، کولکاتا، هند، ۱۸۶۵م.
۴۴. شوکلا، و ن. س، مهابهارت، ترجمه‌ی میرغیاث‌الدین علی قزوینی، به کوشش محمدرضا جلالی نایینی، تهران ۱۳۵۸ش.
۴۵. موسوی طبری، عبدالرضا، مهندات، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، دهلی نو، ۱۳۸۸ش.
۴۶. اکبر، رضیه، نظم و نثر فارسی در زمان قطب شاهی، حیدرآباد دکن، بی تا.
۴۷. رضوی، منظرعباس، نقش شاهان آوده در گسترش تشیع، سخن تاریخ، شماره ۷
۴۸. برازش، محمود رضا، هند، آفتاب هشتم، مشهد، ایران، دوم، ۱۳۸۸ش.
۴۹. نقوی، علی محمد، مجموعه مقالات فرهنگی ایران و هند، الهدی، تهران، ۱۳۸۵ش.
۵۰. میر شریفی، سید علی، هندوستانی که من دیدم، دلیل ما، قم، ایران، دوم، ۱۳۸۷ش.

منابع و مأخذ زبان اردو:

۵۱. احمد، محمد سلیم، آل اندیا مسلم لیگ، اردو اکیدمی، لاهور، پاکستان، اول، ۱۹۹۶م.
۵۲. سیدسراج الاسلام، تاریخ پاک و هند (عهد قدیم سی ۱۹۶۵م. تک)، غضنفر اکیدمی، پاکستان، اول، ۲۰۰۳م.
۵۳. اکرام، شیخ محمد، رود کوثر، اداره‌ی ثقافت اسلامی، لاهور، پاکستان، ۱۹۹۶م.
۵۴. سعیدالحق، محمد، محمد ابن قاسم سی اورنگ زیب تک، شاهد پبلیکیشنز، لاهور، پاکستان.
۵۵. علی خان، سیدمحمد رضا، مرشدآباد اردو کا ایک قدیم مرکز، مغربی بنگال اردو اکیدمی، کولکاتا، هند، اول، ۲۰۰۷م.
۵۶. افروز، شکیل، مسلم قبرستانوں کا سفر، کولکاتا، هند، ۲۰۱۰م.
۵۷. اکرام، شیخ محمد، موج کوثر، اداره‌ی ثقافت اسلامی، لاهور، پاکستان، بیستم، ۱۹۹۷م.
۵۸. قادری، محی الدین، میر محمد مؤمن استرآبادی، ترجمہ: عون علی جاروی، قم، نشر مورخ، ۱۳۸۷ش.
۵۹. فہمی، شوکت علی، ہندوستان پر اسلامی حکومت، دین دنیا پبلشنگ، جامع مسجد دہلی، هند، بیست و دوم، ۲۰۰۹م.
۶۰. فہمی، شوکت علی، ہندوستان پر مغلیہ حکومت، دین دنیا پبلشنگ، جامع مسجد دہلی، هند، چہل و دوم، ۲۰۰۹م.
۶۱. ہالیستر، جان، تشیع در ہند، ترجمہ: مشایخ فریدنی و آرمیدخت، تہران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ش.

منابع و مأخذ زبان بنگالا:

۱. بہتاچار، شوپون کمار، پُشچِمبُنگ گائید، تیچرس کنفرانس، کولکاتا، هند، ہجدهم، ۲۰۱۱م، ISBN:81-88181-04-8.
۲. کوتایام، مونرما ایربک، کیرالا و کولکاتا، هند، شانزدهم، ۲۰۱۱م.

منابع و مأخذ انگلیسی:

1. J.N. Sarkar , History of Aurangzib, 2, New Delhi, India, 1972-1974.
2. A. Karim, History of Bengal, Mughal Period, 2, Rajshahi, Bangladesh, 1995.
3. , Lyall, A., The Rise and Expansion of British Dominion in India New Delhi, 1984.
4. Jagadish Narayan, the life of Mirjumla the General of Aurangzib, Kolkata, India, 1979.
5. I.H.Qureshi Ulema in Politics, Karachi, 1972.

انترنیت و سایت:

1. [http: //censusindia. gov.in](http://censusindia.gov.in).
2. The Registrar General & Census Commissioner, India, New Delhi-110011.
3. X Akbar's Religious Views,as Described by Badauni n, History of India, Vol: 5, H.M. Elliot, London, 1907.
4. *Ancient India*, Patna, Majumdar, R. C, 1960.